

مفهوم شناسی «احسان» در قرآن کریم با بررسی حوزه معنایی احسان فردی*

محمد مصطفایی

(کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس)
khodeghavi@yahoo.com

نهله غروی نائینی

(دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)
Naeeni-h@modares.ac.IR

چکیده: احسان در لغت علاوه بر معنای معروف و متداول (تفضل و نیکوکاری)، ناظر بر چگونگی انجام کار و به معنای «انجام عمل به نحو نیکو و شایسته (درستکاری)» است. حُسن و نیکویی عمل هم به تناسب و سازگاری اجزای آن با یکدیگر، و سازگاری و تناسب مجموعه اجزاء با غایت و هدفی است که از انجام آن عمل مد نظر است. بنابراین احسان یعنی رعایت این دو تناسب در مقام عمل. در نظام معنایی حاکم بر قرآن، احسان با مفاهیمی از قبیل توحید ربوبی، تقوا، استقامت، عبادت، ایمان و عمل صالح پیوند دارد، ما هم به بررسی حوزه معنایی احسان در قرآن می‌پردازیم که شبکه به هم پیوسته‌ای از روابط مفاهیم مرتبط با آن است.

بررسی آیات احسان در قرآن نشان می‌دهد که احسان مربوط دو فاعل دارد یکی خدا و دیگری انسان. درباره خداوند، احسان به دو معنای احسان پدیده‌ها، و تفضل و

* تاریخ دریافت: ۸۸/۱/۲۹ تاریخ تصویب: ۸۸/۹/۲۲

انعام آمده که احسان پدیده‌ها از سوی خداوند، به معنای «تحقق و ایجاد» اشیای درست و مناسب، و حَسَن و نیکوست؛ و دیگر چگونگی انجام عمل در آن مطرح نیست. درباره احسان انسان باید گفت که به دو معنای تفضل و احسان عمل است. احسان عمل، ناظر بر چگونگی انجام آن و متعلقش در قرآن، عبادت است که باید از سر شکرگزاری و از روی علم، ایمان و یقین به آخرت و با صبر و استقامت همراه باشد. این احسان عمل است که در قرآن موضوعیت دارد و احسان به معنای تفضل زاییده و لازمه آن است. شایان ذکر است معنای تفضل در احسان برگرفته از همان معنای لغوی احسان است؛ با این بیان که در آن، تأکید بر سازگاری عمل با میل و خواسته محسن‌الیه - که اجابت آن، غایت و هدف عمل است - می‌باشد.

کلید واژه‌ها: احسان، تفسیر موضوعی، ربوبیت، عمل، صبر، ایمان، تفضل.

مقدمه

آنچه از معنای احسان در ذهن عموم افراد جامعه وجود دارد همان لطف و مرحمت و تفضل و انفاق است. اما اگر بخواهیم با این معنا از احسان به سراغ احادیث و آیات قرآن برویم، می‌بینیم که از درک آنچه در روایات در تعریف احسان آمده و نیز تعریفی که قرآن از محسنین ارائه می‌دهد، ناتوانیم. چون وقتی به حدیث مراجعه کنیم می‌بینیم پیامبر (ص) احسان را: ﴿هُوَ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ تَرَاهُ فَانَّهُ يَرَاكَ﴾ (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱۱۷، ۱۳) (عبادت خدا طوری که گویی او را می‌بینی) معنا می‌کنند؛ و در تعریف محسنین نیز مشاهده می‌کنیم که وصف‌های قرآن از محسنین هر دو حوزه ارتباط انسان با خدا و خلق را شامل می‌شود و اقامه نماز و ایمان به غیب را در کنار عفو و انفاق و امثال آن آورده است. از این‌جا روشن می‌شود که احسان در فرهنگ اسلام و قرآن بار معنایی دیگری دارد؛ بر این اساس و با در نظر گرفتن این که احسان در قرآن گاه به انسان نسبت داده شده و گاهی به خدا منسوب می‌شود در این جستار پس از مشخص ساختن مفهوم احسان در لغت و قرآن، با بررسی بخشی از آیات که فاعل احسان در آنها انسان است و این نوع احسان مربوط به احسان فردی او (در مقابل تفضل و احسان اجتماعی) می‌شود، کلمات کلیدی تشکیل دهنده ساختار حوزه معنایی این نوع از احسان در قرآن کریم را مشخص کنیم.

روش تحقیق

روشی که در این جستار از آن استفاده شده، برگرفته از کتاب گران قدر «خدا و انسان در قرآن» اثر توشیهیکو ایزوتسو است. ایزوتسو در این کتاب به میان کشیدن بحث حوزه یا میدان معنایی و اصطلاحاتی همچون کلمات کلیدی، کلمه کانونی، معنای اساسی و معنای نسبی، و همچنین با آوردن نمونه‌هایی از این‌گونه نگرش در بررسی آیات، اساس و بنیان جذاب و قابل اعتمادی را در تفسیر موضوعی آیات پایه گذاری می‌کند که ما هم جستار حاضر را بر همان اساس بنا نهاده‌ایم. از این رو ابتدا، اصطلاحاتی را که در این خصوص به کار برده می‌آوریم تا هم زمینه کارمان روشن شود و هم این‌که با استفاده از آنها کارمان را به صورت منظم و روشمند ارائه دهیم.

کلمات یا اصطلاحات کلیدی: «کلماتی را که نقشی واقعاً قطعی در ساختن جهان بینی تصویری قرآن دارند «کلمات یا اصطلاحات کلیدی» می‌نامیم. از جمله: الله، اسلام، ایمان، کافر، نبی، رسول. مهم‌ترین و نیز دشوارترین کار دانشمند معنی‌شناسی که می‌خواهد قرآن را از این نظر بررسی کند، استخراج اصطلاحات کلیدی قرآن از میان واژگان قرآنی است، چه تعیین کننده همه کار تحلیلی آینده وی همین استخراج اصطلاحات کلیدی است؛ بی‌شک این عمل شالوده تمام بنایی است که باید بسازد.» (ایزوتسو ۱۳۸۱).

حوزه (میدان) معنی‌شناختی: «[کلمات کلیدی] به صورت کاملاً مستقل از یکدیگر وجود ندارند [بلکه] در جهات مختلف به راه‌های پیچیده به هم مربوطاند. طوری که اگر همه این کلمات با هم به عنوان یک کل در نظر گرفته شود، در برابر ما به صورت یک دستگاه سازماندار تشکیل شده از عناصر مستقل و یک شبکه همبستگی معنی‌شناختی در می‌آید.» (همان: ۲۳-۴ با تلخیص).

کلمه کانونی: مقصود من از «کلمه کانونی» یک کلمه کلیدی خاص است که نماینده و محدود کننده یک حوزه و محوطه تصویری، یعنی به اصطلاح ما یک «میدان معنی‌شناختی» نسبتاً مستقل و متمایز در درون یک کل بزرگ‌تر از واژگان است؛ به این ترتیب گروهی از کلمات مهم، یعنی کلمات کلیدی، در اطراف کلمه‌ای فراهم می‌آیند که همه گروه را نمایش می‌دهد و متحد می‌کند، و از این راه میدانی نسبتاً مستقل از تصوورها پدید می‌آورد.» (همان: ۳۰-۲۸ با تلخیص).

ناگفته پیداست کلمه کانونی ما همان «احسان» است که می‌خواهیم با استخراج کلمات کلیدی حوزه «احسان» از روابط چند جانبه این کلمات با هم پرده برداریم تا بتوانیم معنای احسان را در هر یک از آیات در روشنی قرار دهیم.

دو اصطلاح دیگر

معنی اساسی: «هر کلمه فردی چون به صورت منزول و جدا از دیگر کلمات در نظر گرفته شود، معنی اساسی یا محتوای تصویری ویژه خود را دارد که اگر آن کلمه را از قرآن هم بیرون بیاوریم این معنی را برای خود حفظ می‌کند این عنصر معنی‌شناختی ثابت را که هر کجا این کلمه به کار رفته و هر کس آن را به کار ببرد پیوسته به آن است، می‌توانیم به نام معنی «اساسی» آن کلمه بخوانیم.» (همان: ۱۴ باتلخیص).

معنی نسبی: «معنی اساسی تمام معنی کلمه نیست [بلکه کلمه] پس از آن‌که وارد نظام خاصی می‌شود وضع ویژه‌ای در آن نظام پیدا می‌کند، دسته‌ای از عناصر تازه معنی‌شناختی پیدا می‌کند که همه برخاسته از این وضع خاص کلمه و نیز از روابط و نسبت‌ها و پیوستگی‌های آن با دیگر تصوژها و مفاهیم این نظام است [پس اگر کلمه‌ای در قرآن به کار رود] از آن پس، این کلمه در زمینه قرآنی باید در رابطه و نسبت به اصطلاحات [کلیدی دیگر] در نظر گرفته شود، و همین ارتباط و اشتراک به کلمه رنگ معنی‌شناختی خاصی می‌دهد که بسیار پیچیده است، و ساخت معنی ویژه‌ای برایش فراهم می‌کند که اگر بیرون از دستگاه و نظام اسلامی باقی می‌ماند هرگز چنان نمی‌شد. به این نکته توجه کنید که این نیز تا زمانی که آن کلمه در متن قرآنی به کار رفته باشد، جزئی از معنی آن کلمه است و البته جزئی بسیار مهم و اساسی معنی و بسیار مهم‌تر از خود معنی «اساسی» آن است. این بخش از معنی همان است که در کتاب حاضر آن را با نام معنی «نسبی» کلمه می‌خوانم تا از معنی «اساسی» متمایز باشد.» (همان: ۱۴-۵ باتلخیص و اندکی تصرف). حال با توجه به آنچه گذشت، ابتدا به بررسی معنی «اساسی» احسان - که همان معنایی است که در کتب لغت به‌دان اشاره شده - می‌پردازیم تا در کشف و تحلیل معنای نسبی احسان در آیات، مبنای قابل استنادی داشته باشیم و به بیراهه نرفته و سخن گزاف نگوییم.

معنی اساسی احسان (احسان در کتب لغت)

در کتب لغت چند معنا برای احسان آمده است. ما هر یک از آنها را می‌آوریم و تحلیل می‌کنیم که آیا آن معنا می‌تواند معنای اصلی و اساسی احسان باشد یا این که از لوازم آن است و احسان به طور مجازی به‌دان تعریف شده است.

۱. احسان: علم

مختار الصحاح: ﴿و هو يُحسِن الشيء أي يعلمه﴾ (محمد بن عبد القادر ۱۴۱۵: ۸۰).
المفردات فی غریب القرآن: ﴿الاحسان يقال علی الوجهین : ... و الثانی إحسان فی فعله و ذلك إذا عَلِمَ علماً حَسَنًا أو عمل عملاً حَسَنًا﴾ (راغب اصفهانی ۱۴۰۴: ۱۱۹).
تحلیل: زبیدی در تاج العروسی، این معنا (علم) برای احسان را معنای حقیقی ندانسته بلکه پس از نقل سخن جوهری می‌گوید: «و هو مجاز» (زبیدی ۱۴۱۴: ۱۴۳).
- در «المصباح المنیر» احسان، طوری معنا شده که از آن می‌توان فهمید منظور از «علم» خود احسان نیست بلکه مقدمه و پیش نیاز و لازمه احسان است: ﴿أحسنتُ الشيء: عرفته و أتقنته﴾ (فیومی ۱۴۱۸: ۷۴).
یعنی آنچه در اتقان و انجام دقیق و درست یک چیز نقشی اساسی دارد همان «علم» و شناخت و دانستن تمام جوانب آن است.

۲. احسان: اتقان

المعجم الوسیط: ﴿أحسن الشيء: أجاد صنعه؛ أحسنه: أتقنه﴾ (انیس ۱۴۰۷: الجزء الاول، ۱۷۴).
المصباح المنیر: ﴿أحسنتُ الشيء: عرفته و أتقنته﴾ (فیومی ۱۴۱۸: ۷۴).
تحلیل: «اتقان الشيء إصلاحه» (عسکری ۱۴۱۲: ۱۴). یعنی در اتقان، ابتدا باید کاری صورت بگیرد و آن‌گاه اصلاح آن مطرح می‌شود که اگر خللی در کار هست آن خلل برطرف و کار محکم شود. اما در «احسان»، انجام ابتدایی کار مطرح است: (هو الاتیان بالفعل علی وجه حسن) (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۲، ۶۴).

۳. احسان: انعام

مفردات: ﴿الإحسان يقال علی الوجهین أحدهما الإنعام علی الغیر؛ يقال أحسن إلى فلان﴾ (راغب اصفهانی ۱۴۰۴: ۱۱۹).

تحلیل: ابو هلال عسکری در فرق بین انعام و احسان می گوید: ﴿الانعام لا يكون إلا من المنعم على غيره ... و يجوز احسان الانسان الى نفسه ... و الاحسان متضمن بالحمد و يجوز الحامد لنفسه و النعمة متضمنة بالشكر و لا يجوز شكر الشاكر لنفسه ...﴾ (عسکری ۱۴۱۲: ۸۱) (انعام فقط نسبت به دیگران صورت می گیرد اما احسان جایز است که به خود واقع شود و احسان متضمن حمد است و جایز است که کسی خودش را حمد کند اما نعمت متضمن شکر است و جایز نیست که کسی نسبت به خودش شاکر باشد).

۴. احسان: اتيان بالفعل الحسن

الفروق اللغوية: ﴿يقال أحسن إذا أتى بفعل حسن﴾ (همان)
التفسير الكبير: احسان: ﴿الاتيان بالحسن... (هل جزاء الاحسان) أى هل جزاء من أتى بالفعل الحسن﴾ (رازی [بی تا]: ج ۲۹، ۱۳۱)
المصباح المنير: ﴿أحسنت: فعلت الحسن، كما قيل أجاد إذا فعل الجيد﴾ (فیومی ۱۴۱۸: ۷۴)

۵. احسان: هو الاتيان بالفعل على وجه حسن (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۶۴، ۲)

این معنا از علامه طباطبائی است، البته آلوسی نیز قریب به همین، معنا را دارد: ﴿حقیقه الاحسان الاتیان بالأعمال على الوجه اللائق﴾ (الوسی [بی تا]: ج ۲۶۰، ۱۴)

۶. احسان: إثبات الحسن و ايجاده (رازی [بی تا]: ج ۱۳۱، ۲۹)

این معنا از فخر رازی است (البته یکی از دو معنایی که برای احسان قائل است؛ معنای دیگر را همان معنای شماره چهار می داند).

تحلیل ۴، ۵ و ۶

پیش از هر چیز باید معنای «حُسن» روشن شود تا ببینیم وقتی می گوئیم چیزی «حَسَن» است منظورمان چیست؟

حُسْن :

معجم مقاییس اللّغة: الحسن : ضدّ القبح (ابن فارس ۱۴۰۴: ج ۲، ۵۷).

الصّحاح: الحسن : نقيض القبح (جوهری ۱۴۰۷: ج ۵، ۲۹۹).

المعجم الوسيط: الحُسن : الجمال (انيس ۱۴۰۷: ۱۷۴).

المعجم الوسيط (معنایی دیگر) (همان) و المفردات فی غریب القرآن (راغب اصفهانی ۱۴۰۴: ۱۱۸): الحُسن: کُلُّ مُبْهَجٍ مَرْغُوبٍ فِيهِ (آن شگفت انگیزی که به‌دان رغبت می‌شود).

همان‌طور که می‌بینیم تعریف روشنی از حُسن ارائه نشده و نگفته‌اند که یک چیز چه جور باید باشد که ما آن را «حَسَن» بدانیم تا بتوانیم با در نظر داشتن این شرایط فعل را به نحو حَسَن انجام دهیم. علامه طباطبایی پس از نقل سخن راغب می‌فرماید: ﴿هذا تعريف له من جهة خاصة﴾ ، و آن‌گاه خود به تعریف «حُسن» می‌پردازد و تبیین می‌کند یک شیء «حَسَن» چه ویژگی‌هایی دارد: ﴿و حقيقة الحُسن ملائمة أجزاء الشيء بعضها لبعض و المجموع للغرض و الغاية الخارجة منه فحسن الوجه تلاؤم أجزاءه من العين و الحاجب و الأنف و الفم و غيرها، و حسن العدل ملائمة للغرض من الإجماع المدني و هو نيل كل ذي حق حقه، و هكذا﴾ (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۶، ۲۴۹) (حقیقت حُسن، تناسب اجزاء یک شیء با یکدیگر و سازگاری و تناسب مجموعه آن اجزاء با هدف و غایت بیرون از آن [که برایش متصور است] می‌باشد. بنابراین حُسن صورت، تناسب اجزایش از چشم، ابرو، بینی و دهان و غیره است، و حُسن عدل، عبارت است از: سازگاری‌اش با هدفی که از اجتماع مدنی منظور است که همان رسیدن هر صاحب حقی به حقش است و به همین صورت حُسن هر چیز دیگر).

پس طبق بیان علامه شیئی حَسَن است که دو تناسب دارد:

۱. تناسب میان اجزایش.

۲. تناسب مجموعه اجزای شیء با کمال و غایتی که برایش متصور است.

دو نکته مهم:

۱. حُسن یک شیء حَسَن باید از سوی یک کانون، ادراک شود، از این رو می‌بینیم

که راغب بر حسب انواع ادراکات انسانی، آن را به سه نوع تقسیم می‌کند: ﴿ذلک ثلاثة

أضرب: مستحسن من جهة العقل، و مستحسن من جهة الهوى، و مستحسن من جهة الحسن ﴿﴾ (راغب اصفهانی ۱۴۰۴: ۱۱۸) و در ادامه سخنش را این طور تکمیل می‌کند: ﴿و الحسن اکثر ما يقال فى تعارف العامة فى المستحسن بالبصر ... و اکثر ما جاء فى القرآن من الحسن فللمستحسن من جهة البصيرة.﴾ (همان).

۲. احسان دو گونه است: یکی آن که محسنٌ الیه دارد یعنی کسی هست که احسان در قبال او صورت می‌گیرد و دیگر این که محسنٌ الیهی ندارد؛ در صورت نخست یا آن محسن الیه، انسان است (اعّم از خودمان یا کسی دیگر) و یا خداوند است. حال اگر احسان ما در قبال خداوند باشد، از آن جا که می‌دانیم خداوند مالک و ربّ ماست و براساس همین ربوبیتش برای ما برنامه تربیتی دارد که آن را به کمک پیامبرش ارائه کرده، احسان ما در قبال او زمانی است که آنچه از ما خواسته، مطابق با همان شرایطی که مدّ نظرش است به جا بیاوریم و رضایتش را کسب کنیم زیرا آن مرجعی که باید آن دو تناسب مشروط در حُسن عمل مان را تأیید کند خود خداوند است.

اما اگر این احسان را در قبال خودمان - گفتیم که فرق احسان با انعام این است که انسان می‌تواند به خودش هم احسان کند - یا کس دیگری انجام دهیم، اگر آن کس دیگر انجام کار مشخصی را از ما طلب نکرده باشد و یا این که خودمان وظیفه مشخصی را برای خود مقرر نکرده باشیم، تناسب اول (تناسب میان اجزا) شرطیت خودش را در حُسن عمل مان از دست می‌دهد و فقط تناسب دوم می‌ماند (تناسب عمل با غایت) که در این جا غایت و هدف، کسب رضایت طرف مقابل (یا خودمان) است. پس دیگر چگونگی انجام عمل مطرح نیست. احسان به دین معنا، همان «فضل و تقضّل» است که بی هیچ اجباری و تنها از سر لطف و به خاطر خوشنودی طرف مقابل انجام می‌شود ﴿الفضل: الاحسان ابتداءً بلا علة﴾ (انیس ۱۴۰۷: ۶۹۳). امروزه در جامعه وقتی از احسان سخن می‌گویند منظور همین نوع احسان و به اصطلاح «نیکوکاری» است. البته در قرآن، در همین نوع از احسان نیز چگونگی انجام عمل دخیل است و باید به دور از هر گونه ریا و با قصد قربت باشد در ضمن آن که هیچ حقی در راه انجام آن نباید پایمال شود؛ وگرنه دیگر نامش در فرهنگ قرآن احسان نیست و به بیان قرآن «ظلم» نامیده می‌شود. به علاوه این که در مواردی و نسبت به کسانی مثل والدین چنین احسانی واجب شده و

در راستای همان احسان عمل و فردی انسان در قبال خداوند و تربیت و ربوبیت مطلقه‌اش تحلیل می‌شود. (بررسی آیات این نوع از احسان، فرصتی جداگانه می‌طلبد).

اما اگر احسان در قبال کسی نباشد و به اصطلاح محسن^۱ الیه نداشته باشد، این بار دیگر جلب رضایت مطرح نیست؛ یعنی آن غایت و هدف مورد نظر در احسان، به رضایت خداوند یا خوشنودی افراد بر نمی‌گردد بلکه محقق ساختن عمل به طور کامل است که تمام‌کننده معنای احسان است. (احسان در آیه ۱۰۰ سوره توبه این معنا را هم

شامل است: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ...﴾).

اما با این مقدمات، در تحلیل معانی شماره‌های چهار، پنج و شش از احسان باید گفت که در شماره چهار به نظر می‌آید «احسان» با توجه به آن مرجعی که حُسن عمل را قضاوت و تأیید می‌کند تعریف شده (نکته ۱)؛ اما در شماره پنج «احسان» با توجه به فرآیند تحقق عمل، تعریف شده و از آن‌جا که «احسان» باب افعال بوده و متعدی می‌باشد و چیزی متعلق آن است که حُسنش در نتیجه احسان، محقق می‌شود، می‌توان گفت این تعریف، دقیق‌تر، جامع‌تر، و همان تعریف درست «احسان» است. درباره معنای شماره شش باید بگوییم که این معنا هم معنای درستی است اما تنها درباره احسان خداوند و باید گفت تنها معنای درست برای احسان خداوند، همین معناست.

توضیح آن این‌که: معنای اثبات و ایجاد شیء حَسَن برای احسان انسان قابل تصور نیست چون علم و قدرتش محدود است و برای تحقق حُسن در عمل خود باید مراقب باشد هیچ‌گونه خلل و فساد در آن راه نیابد (در آینده می‌گوئیم که احسان، با ابزار تقوی تحقق می‌یابد) بنابراین احسان او به شکل «ایجاد شیء حَسَن» نیست؛ اما درباره خداوند متعال، به دلیل نامحدود بودن علم و قدرتش، هر عملی که از او سر می‌زند حَسَن است و به واقع، فعل او ایجاد حُسن (احسان) است؛ و مجموع این دو آیه به همین حقیقت اشاره می‌کنند: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾ (سجده: ۷) و: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ (زمر: ۶۲)

نکته: «احسان» از لحاظ «تعدی» دو گونه است (آلوسی [بی تا]: ج ۱۴، ۲۱۷): یکی احسانی که متعدی به نفس است و آن همان است که معنایش را «الاتیان بالفعل علی وجه حسن» دانستیم و دیگری احسانی که متعدی به «الی» یا «باء» است و همین احسان است که آن را مترادف با «تفضّل» می‌دانیم و معنای شماره چهار (احسان: الاتیان بالفعل الحسن) را می‌توان مراد از آن دانست.

احسان با کدام یک در تقابل است: ظلم یا اسائه؟

حال که معنای اساسی و لغوی احسان را بررسی کردیم به جاست مشخص کنیم آنچه حقیقتاً در مقابل آن قرار می‌گیرد چیست تا هم در کمان از معنای احسان بیشتر و روشن‌تر شود و هم در مواجهه با آیاتی که مقابل احسان و محسنین را معرفی می‌کند متوجه این نکته باشیم که آیا: آنچه در قرآن، مقابل احسان آمده کلمه‌ای کلیدی از حوزه معنایی دیگری است یا خود همچون احسان، کلمه کانونی آن حوزه است؟ در بررسی آیات می‌بینیم که: تکذیب و جرم، اعتداء، فساد، کفر، اختیال و فخر، کسب السیئات ... و بالاخره اسائه و ظلم در برابر احسان آمده‌اند؛ از این میان دو مورد آخر (اسائه و ظلم) آن‌چنان واضح و صریح و با تکرار فراوان (درباره «ظلم») این تقابل را نشان می‌دهند که ما را به این نتیجه می‌رسانند یکی از این دو باید همان نقطه مقابل احسان در قرآن باشد:

اسائه: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾ (نجم: ۳۱)؛ ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسِنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسْوُوا وُجُوهَكُمْ وَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيَشْهَرُوا مَا عَلَوُا تَتَّبِرًا﴾ (اسراء: ۷)

ظلم: ﴿وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ﴾ (احقاف: ۱۲)؛ ﴿وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ﴾ (صافات: ۱۱۳) و ...

با توجه به تکرار زیاد «ظلم» در برابر «احسان» و نیز معنای لغوی و کاربرد قرآنی آن که حوزه وسیعی را در برمی‌گیرد، و این که می‌توان - بنابر خود آیات قرآن و همچنین معنای لغوی - موارد دیگر را (فساد، کفر و ...)، مصادیق و جلوه‌هایی از ظلم دانست، این طور می‌نماید که این «ظلم» است که کلمه کانونی حوزه معنایی خود در مقابل احسان قرار می‌گیرد و بر این اساس ما با دو حوزه معنایی متقابل مواجه هستیم: حوزه معنایی احسان و حوزه معنایی ظلم.

اما به راستی جایگاه «اسائه» که جاست؟

نکته جالب این‌جاست وقتی به کتب لغت مراجعه می‌کنیم، این «اسائه» است که ضد احسان آمده و نه «ظلم»: لسان العرب: «الاحسان ضد الإساءة» (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱۳، ۱۱۷).

تبیین مسأله

برای تبیین مسأله ناچار باید از معنای لغوی یا همان معنای اساسی این دو کلمه (ظلم، اسائه) آغاز کنیم.

ظلم

العین: ظلم: أخذك حق غيرك (فراهیدی [بی تا]: ۱۶۳)

لسان العرب: ظلم: وضع الشيء في غير موضعه (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱۳، ۳۷۳). ابن منظور این معنا را در ابتدا می‌آورد و گویی به عنوان معنای اصلی ظلم می‌گیرد اما در ادامه، مثال‌هایی می‌آورد که خود در آنها ظلم را به «نقص و منع حق» (کاستن و ندادن حق) معنا می‌کند:

قوله عزوجل: «أتت أكلها ولم تظلم منه شيئاً»، أي لم تنقص منه شيئاً.

قوله عزوجل: «إن الله لا يظلم مثقال ذرة»، أراد لا يظلمهم مثقال ذرة، و عداه الى مفعولين لأنه في معنى: سيسلبهم.

و الظلمة: المانعون أهل الحقوق حقوقهم، يقال: ما ظلمك عن كذا، أي ما منعك (همان) به همین ترتیب، از فرآء هم ابتدا نقل می‌کند که: قال و أصل الظلم وضع الشيء في غير موضعه؛ ولی در تفسیر آیه ﴿و ما ظلمونا و لكن كانوا أنفسهم يظلمون﴾ از او می‌آورد که: قال: ما نقصونا شيئاً بما فعلوا و لكن نقصوا أنفسهم. (همان: ۳۷۴)

بنابراین نتیجه می‌گیریم: فرآء در «ظلم»، «نقص» را به همان «وضع الشيء في غير موضعه» ارجاع می‌دهد؛ و خود ابن منظور هم گرچه اولین معنایی که می‌آورد «وضع الشيء في غير موضعه» است اما بعداً خود این معنا را هم به «تجاوز از حد» ارجاع می‌دهد و می‌گوید: و اصل الظلم الجور و مجاوزة الحد. (همان: ۳۷۵)

معجم مقاییس اللغة: الظاء و اللام و الميم أصلان صحيحان أحدهما خلاف الضياء و النور و الآخر وضع الشيء غير موضعه تعديا (ابن فارس ۱۴۰۴: ج ۱، ۴۶۹)

مفردات: الظلم عند أهل اللغة و الكثير من العلماء وضع الشيء في غير موضعه المختص به إما بنقصان أو بزيادة، و إما بعدول عن وقته أو مكانه و من هذا يقال: ظلمت السقاء إذا تناولته في غير وقته و يسمى ذلك اللبن، الظليم. و ظلمت الأرض حفرتها و لم تكن موضعا للحفر و تلك الأرض يقال لها المظلومة، والتراب الذي يخرج منها ظليم» (راغب اصفهانی ۱۴۰۴: ۳۱۵) (ظلم نزد لغویون و بسیاری از علما به معنای نهادن شیء در غیر جایگاه مخصوص اش است. حال این یا به کاستن، افزودن، عدول از زمانش و یا عدول از مکانش است، و از همین جاست که می‌گویند: «به مشک ظلم کردی» هنگامی که «شیر» آن را در غیر زمان مناسبش مصرف کنی و به آن شیر «ظلم» گفته می‌شود. و این‌که: «به زمین ظلم کردی» وقتی جایی را حفر کنی که برای حفر مناسب نیست (به این زمین، «مظلومه» و به خاکی که از آن بیرون می‌آید «ظلم» گفته می‌شود).

با این حال راغب هم مانند ابن منظور، سرانجام ظلم را «تجاوز از حق» می‌داند و «وضع الشيء في غير موضعه» را به آن برمی‌گرداند و می‌گوید: «والظلم يقال في مجاوزة الحق الذي يجري مجرى نقطة الدائرة، و يقال فيما يكثر و فيما يقله من التجاوز و لهذا يستعمل في الذنب الكبير و في الذنب الصغير.» (همان)

اما المنجد برای ظلم دو معنای جداگانه می‌آورد: اول: همان نقص و کاستن از حق که به نظر می‌رسد «جور» را هم از همین معنا می‌داند: الظلم: انتقاص الحق؛ الجور و دوّم: همان که دیگران گفته‌اند: الظلم: وضع الشيء في غير محله. (معلوف [ابی تا]: ۴۸۱)

تحلیل:

آنچه ابن منظور و راغب در معنای ظلم گفته‌اند که: «اصل ظلم همان تجاوز از حد و حق است» و ابن منظور آن را «جور» دانسته، به نظر درست نمی‌آید زیرا ابوهلال عسکری در «الفروق اللغویة» بین ظلم و جور فرق می‌گذارد و زیر: «الفرق بین الجور و الظلم» می‌نویسد: «و اصل الظلم نقصان الحق؛ و الجور، العدول من الحق من قولنا جار عن الطريق إذا عدل عنه» و آن‌گاه در نقیض این دو می‌گوید: «و اختلف بین النقیضین

فقیل فی نقیض الظلم الإنصاف و هو إعطاء الحق علی التمام، و فی نقیض الجور، العدل و هو العدول بالفعل الی الحق.» (عسکری ۱۴۱۲: ۱۷۲)

بنابراین از آن جا که:

۱. ابوهلال، ظلم را «نقصان الحق» می‌داند و در المنجد هم یکی از معانی ظلم، «انتقاص الحق» آمده است.

۲. در لسان العرب همان طور که دیدیم، گاهی ظلم را «نقص» معنا کرده و حتی راغب هم در مفردات، در تفسیر آیه ﴿وَلَمْ تَظْلَمْ مِنْهُ شَيْئاً﴾ می‌آورد که: «أی: لم تنقص.»

۳. خلیل هم که از همه متقدم‌تر است، ظلم را به معنایی قریب به همین نقصان و انتقاص الحق معنا کرده و گفته: «أخذک حق غیرک.»

۴. در کاربردهای ظلم هم دیدیم که در لسان العرب، الظلمه، را به: «مانعون أهل الحقوق، حقوقهم» معنا کرده بود و آورده بود که: ما ظلمک عن کذا، ای ما منعک؛ و در تفسیر آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ هم ظلم را به «سلب» تفسیر کرد و باز در معنای «ظلمت الأرض» بر خلاف آن معنای معمول که اتفاقاً راغب هم آن را آورده بود، ابتدا می‌گوید یعنی «حفرها و لم تکن حفرت قبل ذلك» (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۳۷۶) و آن گاه با «قیل» معنای معمول را هم نقل می‌کند که «أن يحفرها فی غیر موضع الحفر» و حتی پیش از او خلیل تنها همان معنای اول را برای «ظلمت الأرض» آورده و گفته: «لم تحفر قط ثم حفرت» (فراهیدی [بی تا]: ج ۱۶۳).

می‌توان این طور نتیجه گرفت که: اصل ظلم: «نقص و منع الحق» به معنای «نقص الحق و منع ظهوره و استمراره» است. حال با این معنا می‌توان معنای عبارات و آیاتی که «ظلم» در آنها به کار رفته است را بهتر فهمید.

○ «ظلمت الأرض»: خلیل و ابن منظور (البته دیدیم که ابن منظور شکل معلوم آن را آورده بود): لم تحفر قط ثم حفرت.

توضیح: زمین قبلاً حفر نشده بود یعنی بکر و به همان حالت طبیعی اش بود اما ما با حفر آن، این حق بکر بودن را از او می‌گیریم و مانع استمرارش می‌شویم.

○ «ظلمت الناقة»: خلیل: نحرث من غیر داء و لا کبر. (همان)

توضیح: آن شتر نه عیب و مرضی داشت و نه پیر بود که هنوز زندگی کند اما ما، مانع استمرار این حق شدیم.

○ ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي﴾ (قصص: ۲۶)

توضیح: استاد جعفر سبحانی در کتاب «تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن» در تفسیر این آیه که نقل قول از حضرت موسی(ع) آن هم پس از کشتن آن قبطی بت پرست، و متواری شدن ایشان است، می‌گویند: [معنای آن این است که] «پروردگارا من به خود ستم کردم، زیرا بی‌جهت خود را در به در کرده و امنیت و استراحت خود را در خطر افکندم» به‌طور مسلم این ظلم، ستم به نفس بوده نه بر خدا، زیرا کشتن یک بت پرست هرگز تجاوز به حقوق الهی نیست. (سبحانی ۱۳۶۴: ۱۲۲) ایشان همین معنا را آن‌جا که آدم و حوا نصیحت خداوند را نادیده گرفتند و آن‌گاه هنگام اعتراف به تقصیر خود عرض کردند: «ربنا ظلمنا أنفسنا»، به کار برده و می‌گوید: «پروردگارا ما بر خود ظلم کردیم، و کاری انجام دادیم که نتیجه آن یک سلسله آلام و سختی‌ها است» (همان). همان‌طور که می‌بینیم سبحانی در این دو آیه ظلم را به «منع استمرار الحق» (حق آسایش) معنا کرده و به نظر ما هم این معنا در این‌جا گرچه درست است اما از آن‌جا که آیات قرآن ژرف و عمیق هستند و خصوصاً «ظلم به نفس» هم با توجه به آیات: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (ص: ۷۲)؛ ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس: ۸۷) عمق معنایی زیادی دارد باید بگوییم در این گونه آیات تأکید بیشتر در معنای ظلم روی «منع ظهور الحق» - که این‌جا همان بروز تقوای نفس است - می‌باشد.

○ «ظلمت السقاء» راغب بنا بر این معنا از ظلم که «الظلم: وضع الشيء في غير موضعه» است، گفته بود: «إذا تناولته في غير وقته و يسمي ذلك اللبن، الظلم.»

توضیح: اما بر اساس معنای ظلم به «منع الحق» می‌توان معنای بهتری برای این عبارت ارائه کرد. در لسان العرب همین شیر را که راغب «ظلم» نامید، «مظلوم» نامیده و می‌نویسد: «المظلوم: اللبن يشرب قبل أن يبلغ الرثوب» (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۳۷۶) (مظلوم، آن شیری است که قبل از جا افتادن، نوشیده شود)، و در ادامه می‌گوید: «كل ما أعجلته عن أوانه فقد ظلمته» (هر آنچه را که پیش از رسیدن زمان مناسبش به‌دان پیش‌دستی کنی، مورد ظلم قرار داده‌ای).

بنابراین این «شیر» از آن‌جا «مظلوم» واقع شده که نگذاشته‌اند حقش تمام شده و به ظهور برسد.

و اما معنای «إساءة»

به‌جاست ابتدا از معنای «سوء» شروع کنیم:

خلیل در العین، «سوء» را «نعمت لکل شیء ردی» (فراهیدی [بی‌تا]: ج ۷، ۳۲۷) (وصف هر چیز بد و پست) می‌داند.

ابن فارس می‌گوید: «إنما هی من باب القبح» (ابن فارس ۱۴۰۴: ج ۳، ۱۱۳) اما راغب و ابن منظور نظر دیگری دارند و آنچه را که باعث غم و کراهت نفس می‌شود، «سوء» می‌دانند: راغب: «السوء، کل ما یغم الإنسان من الأمور الدنیویة و الآخرویة و من الأحوال النفسیة و الدتیة و الخارجة من فوات مال و جاه و فقد حمیم» (راغب اصفهانی ۱۴۰۴: ۲۵۲).

ابن منظور: «ساءه یسوءه سوءاً: فعل به مایکره، نقیض سره» (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱، ۹۵).

ابو هلال پیش از راغب و ابن منظور، در الفروق اللغویة همین قول را می‌آورد و در جایی می‌گوید: «و اصل الكلمتین [السوء و السوء] الکراهة» (عسکری ۱۴۱۲: ۲۷۸) و در جای دیگری این طور می‌آورد که: «السوء اسم الضرر و الغم یقال ساءه یسوءه إذا ضره و غمه» (همان: ۴۳).

تحلیل:

ابن فارس اسائه را تعریف نکرده و تنها گفته: از باب قبح است. اما ابو هلال قبلاً آن را رد کرده و به صراحت بین سوء و قبح فرق گذاشته و می‌گوید: «الفرق بین السوء و القبیح أن السوء مأخوذ من أنه یسوء النفس بما قربه لها و قد یلتذ بالقبیح صاحبه کالزنا و شرب الخمر و الغضب» (همان: ۲۸۷) (سوء از آن‌جا گرفته شده که موجب کراهت نفس می‌شود اما در قبیح، گاهی ممکن است فاعل آن از انجامش لذت ببرد مثل زنا و شرب خمر و خشم و غضب).

معنای کلی که خلیل اراده می‌دهد هم می‌تواند با همان «کراهتی» که ابو هلال و راغب و ابن منظور گفته‌اند منطبق شود خصوصاً اگر تفصیل راغب در این‌باره را در نظر بگیریم آن‌جا که می‌گوید: «الحسنة و السيئة ضربان: أحدهما بحسب اعتبار العقل و

الشرع ... [والآخر] حسنة و سيئة بحسب اعتبار الطبع و ذلك ما يستحسنه الطبع و ما يستثقله» (راغب اصفهانی ۱۴۰۴: ۲۵۳) پس کراهت از آن «شیء ردی» (به قول خلیل)، می‌تواند یا به خاطر تنافرش با عقل و شرع باشد و یا به خاطر تنافر با نفس.

حال بینیم که «أساء» را چه معنا کرده‌اند:

المعجم الوسيط: أساء فلان: أتى بسئبي.

أساء الشيء: لم يحسن عمله.

أساء فلاناً، وله و اليه و عليه و به : ساءه. (انيس ۱۴۰۷: ۴۵۹).

تاج العروس: أساءه: أفسده و لم يحسن عمله؛ و أساء فلان الخياطة و العمل.

و يقال: أساء به و أساء اليه و أساء عليه و أساء له ضد أحسن، معنى و استعمالاً (زبیدی ۱۴۱۴: ج ۱، ۱۷۶).

تحلیل: این که در تاج العروس، أساء مقابل أحسن آمده کاملاً درست است و ما قبلاً گفتیم که احسان به دو گونه متعدی است یکی همین که متعدی با «الی» و «باء» باشد که در این صورت به معنای «تفضل» است و نقطه مقابلش دقیقاً، أساء «الی» و «ب» با همان معنای سوء (کراهت و غم) است و می‌بینیم که در المعجم الوسيط هم أساء الیه و به را به «ساءه» معنا کرده.

اما در أساء الشيء، اگر «أتى بسئبي» و «الحق به ما يشينه و يضره» را بپذیریم، زمانی این معنا درست است که همان تفصیل راغب در انواع حسنة و سيئة را در نظر بگیریم، یعنی این جا دیگر بحث تنافر با نفس و کراهت طبع مطرح نیست بلکه این تنافر و ضدیت با عقل و شرع است که موضوعیت دارد.

لکن اگر در مقابل أساء الشيء، أفسده و لم يحسن عمله را بپذیریم به نظر تبیینش راحت تر است و علاوه بر این که خود المعجم الوسيط هم آن را آورده، فرقی که ابوهلال بین إساءة و سوء قائل است نیز آن را تأیید می‌کند: «الفرق بين الإساءة و السوء: أن إساءة اسم للظلم يقال أساء اليه إذا ظلمه و السوء اسم الضرر و الغم يقال ساءه يسوؤه إذا ضره و غمه و إن لم يكن ظلماً» (عسکری ۱۴۱۲: ۴۳)

همان طور که می‌بینیم اگرچه در مقابل احسان، اسائه هم آمده اما این اسائه از سوء نیست، گفتیم که اگر هم از آن باشد به معنای کراهت طبع نیست بلکه هدف کراهت

عقل و شرع است - بلکه خود، باز به معنای ظلم است از این رو می‌بینیم که در معنای آن، از شکل منفی احسان که همان معنای ظلم را می‌رساند استفاده شده است؛ و اتفاقاً در مثلی هم که اُساء در آن به کار رفته همین معنای ظلم از آن اراده شده: در لسان العرب (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱، ۳۷۶) و تاج العروس (زبیدی ۱۴۱۴: ج ۱، ۱۷۴) چنین آورده شده: «وفی المثل اُساء کاره ما عمل و ذلک أن رجلاً أکرهه آخر علی عمل فأساء عمله؛ یضرب هذا لمن یطلب الحاجة فلا یبالغ فیها» (در مثل است که «اُساء کاره ما عمل» و این از آن‌جاست که کسی فردی را مجبور به کاری کند و در نتیجه، آن فرد کار را به درستی انجام نمی‌دهد؛ این مثل برای کسی زده می‌شود که از او کاری خواسته شده و او نه ایت تلاشش را در انجام درست آن به کار نمی‌بندد) همان‌طور که می‌بینیم اُساء (کم گذاشتن در عمل و خرابکاری) همان معنای ظلم را می‌رساند: (نقص و منع الحق).

شاهد دیگر حدیث وضوست که بلافاصله پس از اُساء با «واو» عطف تفسیر، آن را به ظلم تفسیر کرده: «و منه حدیث الوضوء ، فمن زاد أو نقص فقد أساء و ظلم» (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱، ۳۷۳)

نتیجه‌گیری

گفتیم در قرآن، تنها دو آیه هست که در آنها «إساءة» در مقابل «احسان» آمده و در بیشتر موارد «ظلم» که مقابل آن قرار گرفته است. به علاوه دانستیم در لغت هم اسائۀ را اسمی برای ظلم می‌دانند؛ گذشته از این وقتی به معنای ظلم: «نقص و منع الحق» (دریغ ورزیدن از حق و حق مطلب را ادا نکردن) در مقابل احسان: «هو الإیتیان بالفعل علی وجه حسن (علی الوجه اللائق)» (ادا کردن حق مطلب و انجام کار به بهترین شکل ممکن)، نظر می‌اندازیم می‌بینیم طوری روشن و به‌طور کامل این تقابل معنایی را نشان می‌دهند.

بنابراین: آنچه مقابل احسان قرار می‌گیرد «ظلم» است و اگر هم «إساءة» در برابرش می‌آید باز از آن معنای «ظلم» اراده شده است.

انواع احسان در قرآن

پیش از آغاز بررسی آیات احسان، بهتر است به انواع احسان در قرآن اشاره کنیم: با تأمل در آیاتی که احسان و مشتقات آن در آنها به کار رفته روشن می‌شود احسان در قرآن از نظر فاعل آن دو نوع است:

اول: احسان با فاعلیت انسان.

دوم: احسان با فاعلیت خداوند.

در نگاهی دقیق‌تر می‌فهمیم که باز احسان با هر یک از این فاعل‌ها به دو گونه آمده است:

اول: احسان عمل و احسان به معنای تفضل در احسان انسان.

دوم: احسان پدیده‌ها و احسان به معنای تفضل و انعام در احسان خداوند.

تعریف

احسان عمل: منظور از آن همان انجام عمل به نحو حَسَن و شایسته است که در معنای لغوی احسان آمده بود. آن عملی که در قرآن متعلق احسان است و با: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (مُلک: ۲) به‌دان اشاره شده، عبادت است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶).

در برابر احسان به معنای تفضل (احسان اجتماعی)، می‌توان این احسان را احسان فردی نامید.

احسان پدیده‌ها: درباره احسان خداوند دیگر نمی‌توان از چگونگی انجام عمل صحبت کرد بلکه با توجه به تعریف متفاوتی که فخر رازی از احسان ارائه کرده: «اثباتُ الحَسَنِ و ایجادُهُ» (رازی [بی تا]: ج ۲۹، ۱۳۱)، باید گفت که احسان خداوند عین ایجادِ اشیای حَسَن است: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ (سجده: ۷).

ما در این جستار تنها آیاتی را بررسی می‌کنیم که فاعل احسان در آنها انسان است و به علاوه مربوط به احسان فردی (عمل) او هستند و بررسی دیگر انواع احسان را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

بررسی آیات احسان عملی (احسان فردی)

۱. ﴿وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ (بقره: ۵۸)

برداشت‌ها: الف) حرف تسویف «س» در «سنزید» بر آن دلالت می‌کند که احسان محسنین در گذر زمان مشخص می‌شود.

ب) در آیه بعد محسنین را مقابل ظالمین معرفی می‌کند و دلیل ظلمشان را هم «فسق» آنها بیان می‌کند: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (بقره: ۵۹)

ج) فسق آنها ناشی از ظلمشان است در حالی که در آیات سوره اعراف که سیاقش شباهت زیادی به این آیات دارد به جای «بما كانوا يفسقون»، «بما كانوا يظلمون» آمده است: ردیف ۴۵ ﴿وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ. بَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾ (اعراف: ۱۶۱ و ۱۶۲).

د) در هر دو سوره حقیقت این ظلم بیان شده که همان ظلم به نفس خودشان بوده: ﴿وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (بقره: ۵۷ و اعراف: ۱۶۰).

۲. ﴿وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانِ عَرَبِيٍّ لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ﴾ (احقاف: ۱۲)

برداشت‌ها الف) در آیه بعد، محسنین را تعریف می‌کند و دوباره تأکید می‌کند که هیچ‌یک اندازی متوجه آنها نیست: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (احقاف: ۱۳)

ب) بنابراین احسان که در شماره قبل با مقابل قرار گرفتن با فسق و ظلم به «پایبندی به دستورات دین» تعریف می‌شود این‌جا با اعتقاد به ربوبیت الله و استقامت بر این توحید ربوبی تبیین شده است.

ج) باز هم می‌بینیم که این ظلم است که در برابر احسان می‌آید.

۳. ﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ (مرسلات: ۴۴)

برداشت‌ها: الف) در آیات قبل محسنین را متقین دانسته: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ. وَ فَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ. كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (همان: ۴۳-۴۱) ب) این متقین هستند که می‌توانند محسنین باشند یعنی آنها که تقواشان همیشگی است و به همین دلیل عملشان را به صورت استمراری می‌آورد: «بما کتتم تعملون» ج) خوب است همین جا اشاره کنیم که «عمل» در قرآن به دو معنا به کار می‌رود: گاهی در برابر ایمان آمده (عمل صالح) و گاه به عنوان مطلق فعل انسان که شامل ایمان و عمل توأمان است که در این آیه و آیه: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (مُلک: ۲) به همین معناست. در آیات ابتدای سوره بقره هم می‌بینیم که در وصف متقین، ایمان و عمل را با هم می‌آورد: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (بقره ۲ و ۳). با این بیان تناظر میان آیه: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (مُلک: ۲) با آیه: ﴿... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳) بهتر درک می‌شود.

۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ (کهف: ۳۰)

برداشت‌ها: الف) «عمل» در این آیه چنان‌که در شماره پیش هم گفتیم به مطلق فعل انسان دلالت دارد.

ب) در آیه قبلش مقابل این گروه را ظالمین نامیده و می‌فرماید: ﴿وَ قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَ إِن يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا﴾ (کهف: ۲۹) علامه طباطبایی با در نظر داشتن این آیه چنین تحلیل می‌کند که: «چون در این آیه عقاب را نتیجه ظلم برشمرد آن‌گاه در مقابلش ثواب را پاداش ایمان و عمل صالح برشمرده است. از آن استفاده می‌کنیم که هیچ ثوابی برای ایمان بی عمل صالح نخواهد

بود بلکه چه بسا آیه به این اشعار داشته باشد که چنین ایمانی نوعی ظلم است.» (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۱۳، ۳۰۵).

بیان علامه بسیار متین است چرا که قبلاً گفتیم معنای ظلم، «نقص و منع الحق» است یعنی «ادا نکردن حق مطلب» و مسلماً ایمانی که عمل متناسب با خودش را در پی ندارد ایمان حقیقی نیست و نسبت به این ایمان ظلم روا داشته شده و دارنده چنین ایمانی ظالم است. از این جا می‌توان گفت که «فَلْيُؤْمِن» در آیه ۲۹ به همان ایمان حقیقی دارای عمل صالح اشاره می‌کند که توانسته در مقابل کفر بیاید.

ج) تنها این جا نیست که ایمان حقیقی را احسان دانسته بلکه در سوره صفات چهار بار به آن اشاره می‌کند و از «مؤمنین» حقیقی بودن را علت قرار گرفتن در زمره «محسنین» بیان می‌کند:

• ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ. إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾ (صفات: ۷۹-۸۱)

• ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ. كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾ (صفات: ۱۰۹-۱۱۱)

• ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ. إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾ (صفات: ۱۲۲-۱۲۰)

• ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ. إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾ (صفات: ۱۳۲-۱۳۰)

۵. ﴿وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (يوسف: ۵۶)

برداشت‌ها الف) علامه طباطبایی با نظر به آیه بعد: ﴿وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يُتَّقُونَ﴾ (همان: ۵۷)، محسنین را اولیاء الله و صاحبان ایمان حقیقی معرفی می‌کند: «یعنی اجر آخرت برای اولیاء از بندگان اوست، پس در حقیقت این جمله وعده جمیلی است که خداوند به خصوص اولیاء خود که یوسف یکی از ایشان است

می‌دهد. دلیل بر این‌که این جمله وعده به عموم مؤمنین نیست جمله‌ی حالیه: «وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» است که دلالت دارد بر این‌که ایمان ایشان همان حقیقتِ ایمان است. لا محاله مسبوق به تقوای استمراری ایشان بوده آن هم تقوای حقیقی و (معلوم است که) چنین تقوایی بی ایمان تحقق نمی‌یابد، پس ایمان بعدی ایمان بعد از ایمان و تقوی است و چنین ایمانی همان عبارت اخراجی ولایت الله است که درباره‌اش فرموده: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ﴾ (یونس: ۶۴-۶۲) (طباطبائی ۱۳۶۳: ج ۱۱، ۳۱۶).

ب) با توجه به بیان علامه و تأمل در «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» می‌فهم احسان این محسنین در همین «تقوا ورزی همیشگی آنها در ایمان» است یعنی محسنین کسانی هستند که اولاً در ایمان خود تقوا پیشه کنند و ثانیاً بر این تقوا پیشگی استقامت بورزند تا آن‌که سرانجام با گذر از مراحل ایمان، حق آن را ادا کنند و به حقیقتِ ایمان برسند:

﴿قَالُوا أَيْنَ نَبِيُّكُمْ إِذِ الْكُفْرَآءُ قَالَ يَا آدَمُ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ أَن تَقُولَ مَا لَا حَقَّ لَكَ بِهِ ۗ قُلْ يَتَّقُونَ اللَّهَ ۗ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (یوسف: ۹۰)

۶. ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران: ۱۷۲)

برداشت‌ها الف) گفتیم که احسان، فرآیند رسیدن به ایمان حقیقی است و با رسیدن و نایل شدن به حقیقت ایمان، به معنای اتم خود ظهور می‌یابد و در شماره پیش دیدیم که پس از آخرین درجه تقوا، احسان را مطرح کرد اما در این‌جا بعد از احسان، دوباره از تقوا سخن می‌گوید؛ به راستی تحلیل آن چیست؟ جواب این است که درست است که ابزار احسان تقوا است و احسان با پیشه کردن تقوا ظهور می‌کند اما باز تجلی خود این احسان، تقواست و آنچه که «اجر عظیم» برایش قرار داده همین تقوای صادر شده از احسان است.

ب) به این حقیقت در آیه ۳۷ سوره حج به دین گونه اشاره شده: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَآؤَهَا وَ لَكِن يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ

وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۲﴾ پس یعنی آن چیزی که بالا می‌رود و اجر عظیم را در پی دارد تقوای نهفته در احسان است.

۷. ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۱۱۲)

برداشت‌ها الف) این آیه، پس از ادعای بی اساس یهودیان و مسیحیان آمده: ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره: ۱۱۱)

و علامه در تفسیر آن می‌گوید که از تطبیق آیه ۱۱۲ با آیات ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (همان: ۶۲)

آیه ۸۱: ﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ و ۸۲: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [استفاده می‌شود که تفسیر ایمان همان: «اسلام وجهه الی الله» و تفسیر احسان: «العمل الصالح» است (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۲۵۸، ۱).

ب) آیه دیگری که شباهت بسیاری با این آیه دارد، در سوره لقمان است که از کنار هم گذاشتن این دو، معنای: «و هو محسن» را می‌توان بهتر فهمید: ﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ. وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (لقمان: ۲۲ و ۲۳)

نکته جالب توجه، استمساک بالعروة الوثقی است زیرا ما همین تعبیر را در آیه ۲۵۶ سوره بقره هم می‌بینیم: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

همان‌طور که می‌بینیم قبل از این‌که ایمان بالله را بیاورد، کفر بالطاغوت را هم آورده یعنی ایمان حقیقی را تحلیل کرده و هر دو مؤلفه‌اش را با هم آورده از این‌رو می‌بینیم

که در آیه بعدش چنین کسانی را که کفر بالطاغوت و ایمان بالله را با هم دارند، صاحبان ایمان حقیقی دانسته و فرمود: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾ و در برابر این ایمان حقیقی است که کفر را می آورد و در ادامه آیه می فرماید: ﴿...وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره: ۲۵۷)

در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره لقمان هم می بینیم که ﴿مَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ که مترادف با ﴿فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾ است در مقابل «وَمَنْ كَفَرَ» آمده، پس: «من یسلم وجهه الی الله و هو محسن». در مجموع بر ایمان حقیقی دلالت می کند و اگر بنابر نظر علامه، اسلام وجه الی الله را ایمان بگیریم، «و هو محسن» بر صبر و استقامت بر این ایمان یعنی تقوای ربوبیت اشاره دارد: ﴿وَأُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ. إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (احقاف: ۱۲ و ۱۳)

﴿قُلْ يَا عِبَادَ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ أَسْوَءٌ إِنَّمَا يُؤَفِّقُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (زمر: ۱۰)
و می بینیم که در آیه اصلی مورد بحث (بقره: ۱۱۲) هم، در پایان آیه، از ربوبیت خداوند سخن می گویند: «قل أجره عند ربه» و تعبیری مشابه آیه ۱۳ سوره احقاف می آورد.

ج) در مجمع البیان در تفسیر: «وهو محسن» در آیه: ﴿وَمَنْ أَحْسَنَ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ (نساء: ۱۲۵)، چنین آمده: «(و هو محسن) ای فاعل للفعل الحسن الذي أمره الله تعالى و قيل معناه و هو محسن في جميع أفعاله و قيل أن المحسن هنا الموحد.» (طبرسی [بی تا]: ج ۱۴۶، ۳)

۸ ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (احزاب: ۲۹)

برداشت‌ها

الف) این آیه با آیه قبلش در تقابل است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تَرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ (همان: ۲۸) از تقابل این دو آیه به وضوح روشن می‌شود که احسان یعنی «آخرت‌گرایانه زیستن»؛ و چنین زیستنی نشانه صداقت در ایمان و ایمان حقیقی است. ب) همانطور که می‌بینیم اعتقاد واقعی به آخرت نقش تعیین‌کننده‌ای در احسان دارد؛ این موضوع در آیات دیگر هم مطرح شده: ﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ (لقمان: ۳ و ۴). علامه طباطبایی با توجه به این آیات می‌گوید: «الإحسان: الا تیان بالأعمال الصالحة عن ايقان بالآخرة» (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۱۶، ۲۳۰).

ج) سؤالی که مطرح می‌شود این است وجه این‌که اگر کسی آخرت‌گرا باشد محسن می‌شود، چیست؟ یعنی: چه رابطه‌ای بین آخرت‌گرایی و احسان برقرار است؟ در جواب باید گفت: همان‌طور که دانستیم احسان در لغت یعنی: «اتيان بالفعل على وجه حسن»؛ و گفتیم که بنابر نظر علامه عملی حسن دو تناسب را دارد: اول: تناسب میان اجزای آن، و دوم: تناسب مجموع اجزا (عمل) با آن هدف و غایتی که منظور از انجام آن است. پس حالا باید دید که محسنین با اعمال‌شان چه هدفی را دنبال می‌کنند: باید گفت که آنها این آیات را: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِّنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (هود: ۷)؛

و ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا. أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِن سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مَّتَّكِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نَبْعٌ الثَّوَابِ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا﴾ (كهف: ۳۰)

شنیده‌اند و از آن‌جا که می‌خواهند عمل‌شان، جزء احسن اعمال باشد و به‌دان اجر عظیم و ثواب آخرت برسند بنابراین تمام تلاش خود را به‌کار می‌برند تا اعمال‌شان را به بهترین شکل ممکن انجام دهند.

البته این موضوع را از زاویه دیگری هم می‌توان نگاه کرد که این است:

محسنین به آخرت یقین دارند و عمیقاً به این آیه ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾ (انبیاء: ۴۷) باور دارند پس می‌دانند که نظارت دقیقی بر اعمال‌شان می‌شود و مسلم است وقتی کسی عملی را در حضور ناظری دقیق انجام می‌دهد نهایت تلاش خود را به‌کار می‌برد تا کارش بی‌نقص و خلل باشد و به‌علاوه چون انسان محسن به این آیه باور دارد که ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَلْكَؤُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (زمر: ۶۵) لذا طریقتش در انجام اعمال همراه با صبر و استقامت است و از این‌جاست که در بسیاری از آیات استقامت و صبر و احسان را کنار هم می‌بینیم:

﴿... وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ. إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (احقاف: ۱۲ و ۱۳)

﴿قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مِنْ يَتَقٍ وَيَصْبِرٍ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (یوسف: ۹۰)

۹. ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَحْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ

الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾ (نجم: ۳۱)

برداشت‌ها

الف) با توجه به آیات قبل از این آیه مشخص می‌شود که اولاً: این «الَّذِينَ أَحْسَنُوا» همان‌ها هستند که آخرت را می‌خواهند و عمل‌شان را بر اساس چنین خواستی انجام می‌دهند و این همان زندگی آخرت‌گرایانه است که در شماره پیش بحث شد. ثانیاً این‌که محسنین کسانی هستند که مبنای عمل‌شان را «علم» و یقین قرار می‌دهند و نه «ظن» و گمان و از این‌جا می‌فهمیم که احساس زمانی می‌تواند تحقق یابد که آن هدف و غایتی که احسان عمل در راستای آن انجام می‌شود در روشنی کامل باشد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنثَى. وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً. فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ

اهتدى﴾ (نجم: ۲۷-۳۰)

ب) گفتیم احسان یعنی انجام شایسته عمل و محسنین کسانی هستند که همیشه طریقه شان بر احسان و انجام درست عمل است؛ حال سؤال این جاست که آیا محسنین هم دچار لغزش می‌شوند یا خیر؟ پاسخ قرآن این است که آنها هم دچار لغزش می‌شوند اما این لغزش‌ها اتفاقی است و بر آنها اصرار نمی‌ورزند و فوراً از آنها توبه می‌کنند؛ این مطلبی است که در آیه بعد درباره «الذین احسنوا» آورده ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى﴾ همان: ۳۲) و علامه طباطبایی در تفسیر «لمم» بیانی دارد که می‌آوریم: «و اما کلمه «لمم» درباره معنای این کلمه اختلاف کرده‌اند؛ بعضی گفته‌اند: منظور از آن گناهان صغیره است، و اگر منظور این باشد باید گفت: استثناء در آیه، منقطع و نظیر استثناء (همه پسرانم آمدند مگر پسر همسایه) است، بعضی دیگر گفته‌اند: «لمم» عبارت از این است که کسی تصمیم بر گناه بگیرد ولی انجام ندهد، که در این صورت نیز استثناء منقطع است. طایفه سوم گفته‌اند: «لمم» گناهی است که گه‌گاه ارتکاب شود و مرتکب آن عادت بر آن نکرده باشد که در این صورت «لمم» هم شامل گناهان کبیره و هم گناهان صغیره است. و مضمون آیه با مضمون آیه شریفه ﴿وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (آل عمران: ۱۳۵) که در وصف متقین محسنین است منطبق می‌شود». (طباطبائی ۱۳۶۳: ج ۸۱، ۱۹).

نکته دیگری که در این آیه هست تقابل «الذین أسأؤوا» با «الذین أحسنوا» است. با توجه به آیات پیش از این آیه که در قسمت (الف) آمد باید بگوییم که «الذین أسأؤوا» همان کسانی هستند که از ذکر خدا رو برگردانده و تنها به دنبال دنیا هستند؛ و به این ترتیب منحرف شده و به بیراهه رفته‌اند: «هو اعلم بمن ضلَّ عن سبيله»

اما سؤال این است که چگونه دنیا خواهی معیار «اسائه» و آخرت گرایی معیار احسان می‌شود؟ در جواب باید بگوییم که خداوند ابتدا فرموده: «لله ما فی السموات و ما فی الأرض» تا بر این حقیقت دلالت کند که ملاک «سئیء» و «حسن» بودن اعمال را از پیش تعیین کرده و آن این است که اگر کسی عملش در راستای دنیاخواهی باشد آن عمل، «سئیء» است و اگر کسی عملش در راستای آخرت طلبی باشد آن عمل «حسن» است؛ و آن‌گاه با حجت و برهان این «حقیقت» را برای ما بیان می‌کند، طوری که از این حجت و برهان، علم یقینی حاصل می‌شود: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَأَنْمَأْ يَهْتَدِ لِإِنْفِسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَأَنْمَأْ يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ﴾ (هود: ۱۰۸)

اما می‌فرماید کسانی هستند که به جای پیروی از این علم، از ظن خود پیروی می‌کنند و دنیا را اصل قرار می‌دهند: «ذلک مبلغهم من العلم إن ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیلہ» بله، این‌ها همان‌ها هستند که ظلم کردند: «الذین أسأؤوا» و حق این علم را نپرداختند و به جای پیمودن طریق هدایت به بیراهه رفتند: «هو أعلم بمن ضلَّ عن سبیلہ و هو أعلم بمن اهتدی»

پس «الذین أسأؤوا» کسانی هستند که «عمل» را در غیر سبیلی که «حق» است انجام می‌دهند یعنی حق را به جا نمی‌آورند این همان معنای «ظلم» است و قبلاً هم گفتیم «اسائه» به معنای «ظلم» است؛ و «الذین احسنوا» همان کسانی هستند که حق این هدایت را ادا می‌کنند و عمل را در همان سبیلی که برایش مقرر شده انجام می‌دهند.

۱۰. ﴿وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ﴾ (بقره: ۱۹۵)

برداشت‌ها

الف) علامه طباطبایی، این آیه را با چهار آیه قبلیش در یک سیاق می‌داند و می‌نویسد: «از طرز بیان و ارتباط این آیات شریفه پیداست که همه با هم و یک‌دفعه نازل شده و منظور آنها دستور کارزار برای اولین بار با مشرکان مکه است» (همان: ج ۲، ۷۹)؛ و آن‌گاه دستور به انفاق را دستور به بذل مال و پرداخت مصارف جنگ و تأمین بودجه ارتش اسلام، بیان می‌کند و در معنای: «لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة» می‌نویسد: «

از نظر ادبی «باء» در «بایدیکم» یا برای سببیت است و در این صورت مفعول «و لا تلقوا» کلمه «انفسکم» است که حذف شده و معنای جمله چنین می‌شود: خویشتن را به دست خود در هلاکت نیفکنید؛ و یا برای تأکید زیاد شده و کلمه «ایدی»، مفعول و کنایه از قدرت و نیروها است (چون «ید» مفرد «ایدی» یعنی دست، مظهر قدرت است) و بنابراین مفاد جمله این است: نیروها و قدرت‌های خود را از دست ندهید که بیچاره و بدبخت می‌شوید. و «تهلکه» مانند «هلاک» مصدر است ولی در لغت بر وزن آن مصدر دیگری نیامده، و معنایش این است که انسان به حدی بیچاره و درمانده می‌شود و خود را گم می‌کند که نمی‌فهمد کجاست.

در این آیه از آن‌چه موجب هلاکت شود خواه افراط و خواه تفریط باشد مطلقاً نهی شده مثلاً بخل ورزیدن و خودداری از بذل مال هنگام جنگ و کارزار چون باعث تمام شدن قوا و در نتیجه غلبه دشمن و شکست مسلمانان می‌شود، منهی است و همچنین زیاد از اندازه بذل مال کردن هم از آن جهت که موجب پستی و انحطاط زندگی است و منجر به تهی‌دستی و نیازمندی به دیگران می‌شود. (همان: صص ۸۴-۸۵).

علامه در پایان با توجه به آیات قبل که همگی به رعایت حق در قتال با مشرکین و عدم تجاوز از آن دلالت دارد: ﴿و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا إن الله لا یحبُ المعتدین﴾ (همان: ۱۹۰)، «و احسنوا» را چنین معنا می‌کنند: «و لیس المراد بالاحسان الکف عن القتال أو الرافه فی قتل أعداء الدین و ما یشبههما بل الاحسان هو الاتیان بالفعل علی وجه حسن بالقتال فی مورد القتال و الکف فی مورد الکف، و الشده فی مورد الشده، و العفو فی مورد العفو، فدفع الظالم بما یتحققه إحسان علی الانسانیه باستیفاء حقها المشروع لها و دفاع عن الدین المصلح لثانها کما أن الکف عن التجاوز فی استیفاء الحق المشروع بما لا ینبغی إحسان آخر» (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۲، ۶۴). (منظور از احسان و نیکوکاری دست کشیدن از جنگ و مهربانی با دشمنان دین و نظیر آنها نیست بلکه منظور این است که کار را به خوبی انجام دهید، هنگام نبرد خوب بجنگید و موقع دست کشیدن از جنگ نیز به وظیفه خود عمل کنید، در جایی که لازم است سختی و تندی به خرج دهید و در موردی که شایسته است نرمی و ملاحظت پیشه کنید).

جلو ستمگر را بگیرید و با او طوری که سزاوارش است رفتار کنید. خدمت و احسان به عالم انسانیت و دفاع از حقوق آن است و جانب دین هم که به اصلاح امور جامعه عنایت تام دارد نیز رعایت می‌شود، چنان‌که در مقام مطالبه حقوق، خودداری از انواع تعدی و تجاوز و اقدامات نا جوانمردانه احسان دیگری است.» (طباطبائی ۱۳۶۳: ج ۲، ۷۹).

ب) در تفسیر مقاتل، ﴿لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ را به امتناع از صدقه تفسیر می‌کند: «أَيُّ وَ لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ عَنِ الصَّدَقَةِ فَتَهْلِكُوا» و متعلق احسان در «وَأَحْسِنُوا» را همان «النَّفَقَةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» می‌داند: «وَأَحْسِنُوا» النَّفَقَةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» یعنی من احسن فی امر النفقه فی طاعة الله (بلخی ۱۴۲۴: ج ۳، ۱۰۲-۱۰۳).

ج) با تأمل در آیات پیش از این آیه و آیات دیگری که در مورد انفاق آمده و چنان‌چه متعلق احسان را همچون مقاتل، انفاق فی سبیل الله بگیریم، احسان در این آیه را ناظر به دو جنبه از انفاق می‌بینیم:

اول: همان‌که علامه به دان اشاره کرد یعنی پرهیز از افراط و تفریط؛ در خود این آیات هم می‌بینیم چند بار تکرار شده که به قتال و مقابله به مثل با مشرکین بپردازید اما تقوا پیشه کنید و از حد نگذرید و تجاوز نکنید: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ... فَإِنْ قَاتَلْتُمُ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ. فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ... فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (همان: ۱۹۴-۱۹۰)

در حدیثی که در کافی از حضرت امام صادق (ع) آمده هم به همین رعایت اعتدال و میانه روی در انفاق اشاره شده و آن را احسان دانسته: و فی الکافی عن الصادق (ع) فی قوله تعالی: «و لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»، قال: لو أن رجلاً أنفق ما فی یدیه فی سبیل الله ما کان أحسن و لا وفاق، ألیس الله یقول: و لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، یعنی المتصدقین.» (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۲، ۷۳).

دوم: دومین جنبه انفاق که احسان در این‌جا ناظر بر آن است، از بین نبردن این انفاق و به سرانجام رساندن آن است که یکی از معانی: «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» هم هست.

خداوند در آیه ۲۶۴ همین سوره (بقره) خطاب به مؤمنین یعنی همان‌ها که «فی سبیل الله» انفاق کرده‌اند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ و درست در دو آیه پیش از آن برای کسانی که این چنین صدقه‌شان را باطل نمی‌کنند، اجر و پاداشی ذکر می‌کند که مشابه آن را برای محسنین هم آورده: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۲۶۲)؛ مشابه این پاداش را در آیه ۱۱۲ برای محسنین هم آورده: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره: ۱۱۲)

د) پیش‌تر گفتیم در حُسن عمل بنا به تعریف علامه، دو شرط باید رعایت شود اول: تناسب میان اجزای عمل و دوم: تناسب مجموعه اجزا با هدف و غایت مقصود از انجام آن عمل.

در این جا هم می‌بینیم که هر دو شرط در احسان انفاق دخیل هستند: هم باید حد و حدود انفاق رعایت شود و هم باید تناسب خودش را با هدفی که از انجام آن منظور بوده (رضای حق) حفظ کند. پس در می‌یابیم که یکی از مؤلفه‌های مهم احسان عمل، رساندن آن به مقصد و سرانجام و غایتی است که منظور از آن بود.

۱۱. ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ (رحمن: ۶۰)

برداشت‌ها

الف) این آیه در سیاقی قرار گرفته که نخستین آیه آن: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾ (الرحمن: ۴۶) است و آیات دیگر این بین در وصف آلاء آن دو بهشت است. پس می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که منظور از احسان اول که احسان انسان است همان «خوف از مقام ربش» است. علامه نیز همین بیان را دارد: «أنه تعالى يحسن اليهم هذا الإحسان جزاء لإحسانهم بالخوف من مقام ربهم» (همان: ج ۱۹، ۱۱۰)؛ و آن‌گاه در تفسیر آن بیان جامعی دارند که با تلخیص و اندکی تصرف می‌آوریم: «کلمة «مقام» مصدر میمی و به معنای قیام است که به فاعل خودش یعنی کلمة «رب» اضافه شده، و

مراد به قیام خدای تعالی علیه وی، این است که خداوند هنگامی که بنده‌اش عملی انجام می‌دهد بالای سرش ایستاده و ناظر عمل او است، اما نه ایستادن یک کارفرما و سر کارگر بالای سر کارگر، بلکه معنای قیام خدا، احاطه و علم خداست به آنچه بنده می‌کند و ضبط عمل بنده و جزاء دادن به وی است، هم‌چنان‌که در جای دیگر فرموده: ﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...﴾ (رعد: ۳۳)؛ و ممکن است کلمه «مقام» را اسم مکان و به معنای محل قیام بگیریم، و اضافه شدن آن به کلمه «رب» را «لامیه» بدانیم که معنایش (مقام برای خدا) است و بگوییم منظور از مقام رب، مقامی است که خدای تعالی نسبت به بنده‌اش دارد، و آن مقام این است که خدا رب او است، کسی است که امر بنده را تدبیر می‌کند و یکی از تدابیر او این است که وی را به زبان رسولانش سوی ایمان و عمل صالح دعوت می‌کند و چنین قضاء رانده که او را بر طبق عملش جزاء دهد، خیر باشد، خیر و شر باشد، شر؛ این را داشته باش، به اضافه این که خدای تعالی محیط به او و با او است و آنچه می‌گوید را می‌شنود و آنچه انجام می‌دهد را می‌بیند و او لطیف و با خبر است.

و اما این که خوف از مقام پروردگار چیست؟ باید بگوییم: خوف هم مانند عبادت مراحلی دارد، بعضی‌ها از عقاب خدا می‌ترسند، در نتیجه عبادت‌شان محضاً برای خدا نیست هم‌چنان که بعضی دیگر او را به طمع ثواب و پاداشش بندگی می‌کنند اینان هم عبادت خدا را محضاً لله انجام نمی‌دهند، و خوف در جمله اول: «لمن خاف مقام ربه»، ظهور در هیچ یک از این دو قسم خوف یعنی خوف از عذاب و خوف از فوت لذت‌های نفسانی در بهشت ندارد، چون این دو نوع خوف غیر خوف از مقام قیام و آگاهی خدا نسبت به اعمال بندگان است؛ و نیز غیر از خوف از مقامی است که خدای تعالی نسبت به بنده‌اش دارد چون خوف از آگاهی خدا و نیز خوف مقام پروردگار تأثیر خاصی است که برای بنده به‌دان جهت که بنده است و در برابر ساحت عظمت و کبریایی مولایش حقیر و ذلیل است، دست می‌دهد؛ و عبادت خدای تعالی از ترس او، البته ترس به این معنا عبارت است از خضوع در برابر او به این خاطر که او الله است، ذوالجلال و الاکرام است، نه چون جهنم دارد یا بهشت دارد. وقتی عبادت به این انگیزه انجام شود خالصاً لوجه الله صورت می‌گیرد و این معنای از خوف، همان است که خدای تعالی ملائکه مکرمین خود را به دان ستوده، و گرنه اگر خوف منحصر در خوف

از ذهاب و ترک قواب باشد با در نظر گرفتن این‌که ملائکه معصوم و ایمن از عذاب مخالفت و تبعات معصیت هستند نباید آنان را به داشتن خوف بستاید، ولی می‌بینیم ستوده و فرموده: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ...﴾ (از پروردگارشان که مافوقشان است می‌ترسند) (نحل: ۵۰). بنابراین از آنچه گذشت روشن شد آن کسانی از جن و انس که جمله: «و لمن خاف» اشاره به ایشان است، عبارتند از اهل اخلاص» (طباطبایی ۱۳۶۳: ج ۱۹، ۲۱۵-۷).

ب) **نقد بیان علامه:** با توجه به بقیه آیات این سوره و با در نظر گرفتن آیات مرتبط از دیگر سوره‌ها، ذکر نکاتی لازم است که در پاره‌ای از نقاط با بخشی از سخنان علامه موافق نیستند و اما آن نکات: در ابتدای این سوره از «میزان» اعمال سخن می‌گوید: ﴿و السماء رفعا و وَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ (رحمن: ۷) و بعد، مدام از تکذیب جن و انس نسبت به نعمت‌های خداوند می‌گوید: ﴿فَبَأَى آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (همان: ۱۳)؛ در آیه ۴۳ خبر از تکذیب دیگری می‌دهد: ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ﴾ از طرف دیگر پس از این و از وسط سوره تا پایان آن از بهشت و آلاء آن سخن می‌گوید.

در جمع بندی مطالب این سوره باید گفت که سخن از چهار چیز است: میزان، جهنم، تکذیب، تصدیق. حال باید گفت که محسنین از این میان به میزان، اعتقاد دارند و آلاء بهشتی را تصدیق می‌کنند. علامه می‌گوید محسنین از ترس جهنم عبادت نمی‌کنند و این سخن درستی است لکن باید گفت که آنها «میزان» را باور دارند و می‌دانند که بر اعمالشان نظارت دقیق اعمال می‌شود (این معنا، در تفسیر علامه از «خوف مقام رب» هم آمد)، و گفتیم که «احسان» یعنی انجام عمل به بهترین شکل ممکن، در نتیجه اهل احسان با در نظر داشتن این نظارت دقیق، عنان نفس‌شان را به دست گرفته و مراقب اعمال خودشان هستند: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ. فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (نازعات: ۴۰ و ۴۱)

نکته‌ای که در خوف از مقام رب وجود دارد و محسنین به دان متصفند این است که یک مرحله، پیش از خوف از جهنم است: ﴿وَلَسْكَنتُكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَ عِيدِ﴾ (ابراهیم: ۱۴) و آن همان خوف و خضوعی است که از

دیدن خود در محضر ناظر دقیقی همچون خداوند با آن علم و جلال و جبروت حاصل می شود و نتیجه اش عبادت خالصانه است و این همان است که در تفسیر «احسان» از پیامبر اکرم (ص) نقل شده: «وَقَسَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] و سلم «الاحسان» حين سأله جبرئيل صلوات الله عليها و سلامه، فقال: «هو أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك» (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱۳، ۱۱۷).

بنابراین از این جا روشن می شود که مقایسه «خوف» جن و انس از «ریشان» با خوف ملائکه نمی تواند درست باشد چرا که بنا بر «و نهی النفس عن الهوى» که در بالا آمد و بنابر آیات: ﴿وَيَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى. الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَتٌ فِي بُطُونِ إِمهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ (نجم: ۳۲).

که توضیح شان در شماره ده گذشت. خوف اهل احسان ناشی از لغزش ها و گناهان اتفاقی و احتمالی است که در گذشته مرتکب شدند و یا می ترسند که در حال و آینده مرتکب شوند. گرچه خداوند منت گذاشته و فرموده که آنها را می بخشد اما آنها بر حسب حال بندگی و آگاهی از آن نظارت دقیق، هم چنان خائف هستند. اما درباره این که علامه فرمود آنها عبادت شان به خاطر بهشت نیست باید این نکته را یادآور شویم که احسان و درستکاری، کاری بس سخت و دشوار است و به صبر و استقامت زیادی نیازمند است. در آیات زیادی هم اهل احسان را اهل صبر و استقامت می داند: ﴿... وَ بُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ. إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (احقاف: ۱۳)؛ ﴿وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (هود: ۱۱۵) و...؛ از این رو تصدیق بهشت و آلائش و در نظر داشتن آنها، واقعاً نقش تعیین کننده ای در این صبر پایداری دارند و از همین جا هم هست که در آیات بسیاری، ضایع نشدن اجر محسنین را گوشزد می کند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ (کهف: ۳۰)؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾

در نتیجه باید گفت که حال محسنین، حالی است میان خوف و رجاء، خوفی ناشی از آگاهی از نظارت حق لغزش های احتمالی خود و رجاء و طمع بر آن اجری که برای صبر و استقامت شان در مسیر احسان، مقرر شده و این حال همان حالی است که

خداوند در آیه ۵۶ سوره اعراف برای آنها ترسیم کرده: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَعْمًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾

(ج) در حدیقی که از حضرت پیامبر(ص) آمد دیدیم که موضوع احسان در فرهنگ اسلام «عبادت» است: «الاحسان: هو أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك»؛ حال با توجه به این مطلب، حدیث دیگری را در تعریف احسان از پیامبر اسلام (ص) می‌آوریم که دقیقاً ناظر بر همین آیات قرآن است؛ این حدیق را از میزان می‌آوریم که در آن از مجمع البیان نقل کرده: «فی المجمع فی قوله: «هل جزاء الاحسان إلا الإحسان» جاءت الرواية من أنس بن مالك قال: قرأ رسول الله (ص) هذه الآية فقال: هل تدرون ما يقول ربكم؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: فإن ربكم يقول: هل جزاء من أنعمنا عليه بالتوحيد إلا الجنة؟» آن‌گاه علامه می‌گوید: و أسندها فی العلیل الی الحسن بن علی علیهما السلام عن النبی (ص) - و اللفظ - هل جزاء من قال لا إلا إلا الله إلا الجنة.» (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۱۹، ۱۱۳).

همان‌طور که می‌بینیم پیامبر(ص) در این حدیق احسان را به توحید تفسیر کردند و وقتی این حدیق را در کنار آن حدیق که در معنای احسان فرمودند: «هو أن تعبد الله كأنك تراه» می‌گذاریم می‌فهمیم منظور همان «موحّدانه زیستن» است.

۱۲. ﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ﴾ (لقمان: ۳)

برداشت‌ها

آیات ابتدای سوره «لقمان» شباهت زیادی با آیات ابتدای سوره «بقره» دارند و البته تفاوت‌هایی هم دارند که تحلیل این تفاوت‌ها ما را به شناخت بیشتری از حوزه معنایی احسان می‌رساند. از میان مفسران کسی که بیش از همه به شباهت‌ها و تفاوت‌های آیات دو سوره پرداخته، فخر رازی است که بیانش را در تحلیل این آیات می‌آوریم. ابتدا آیات آغازین دو سوره را در هر یک از دو بخش (الف) و (ب) به صورت متناظر می‌آوریم و سپس آنها را تحلیل می‌کنیم:

الف) الم. تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ. هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (لقمان: ۳-۱)

الم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (بقره: ۱ و ۲)

فخر رازی درباره وصف «کتاب» به «حکیم» می‌نویسد: «وصف الكتاب بالحکیم علی معنی ذی الحکمه» (رازی [بی‌تا]: ج ۲۵، ۱۴۰). علامه هم در تفسیر آیه اول سوره یونس (ع): «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ». ابتدا به همین معنا اشاره می‌کند: «و المراد بالكتاب الحکیم هو الكتاب الذی استقرت فیهِ الحکمه» اما در ادامه می‌گوید: «و ربّما قیل: حکیم بر وزن فعیل و به معنای مفعول و مراد از آن، محکم غیر قابل رخنه و تباهی است» (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۱۰، ۷-۸). لکن علامه در آیه دوم سوره لقمان، حکیم را به همین معنای «محکم غیر قابل رخنه و تباهی» و در برابر «لهو الحدیث» که در آیات بعد آمده، تفسیر می‌کند (همان: ج ۱۶، ۲۰۹).

راغب در مفردات هر دو معنا را (لِتَضَمُّنِهِ الْحِكْمَةَ؛ الْمُحْكَم) در وصف قرآن به حکیم، درست دانسته و می‌گوید: (و کلاهما صحیح) (راغب اصفهانی ۱۴۰۴ ک ۱۲۷). اما «حکمه» یعنی چه؟ راغب در معنای آن می‌گوید: «الحکمة، إصابة الحق بالعلم و العقل» (همان).

لغت دیگری که در همین راستا باید معنایش روشن شود «رحمه» است چرا که علامه «هدی» و «رحمة» را در تکمیل معنای «حکیم» می‌داند: «و وصفه أيضاً بأنه هدی و رحمةً للمحسنین تسمیاً لصفة حکمة» (طباطبائی ۱۴۰۳ ک ج ۱۶، ۲۰۹) و فخر رازی هم - البته با جدا کردن «هدی» و «رحمة»، «رحمة» را مرتبط با «حکیم» می‌داند: «فقوله هدی» فی مقابلة قوله «الكتاب» و قوله «رحمة» فی مقابلة قوله «الحکیم» (رازی [بی‌تا]: ج ۲۵، ۱۴۰).

معنای «رحمة»: علامه تعریف دقیقی از آن ارائه می‌دهد که می‌آوریم: «رحمة در اصل به معنی حالت نفسانی خاصی است که موقع مشاهده منظره نیازمندان و بیچارگان به انسان دست می‌دهد و او را وا می‌دارد برای رفع نواقص و تأمین احتیاجات آنان بکوشد [تسمیم نقصه و رفع حاجته]، و این معنی بعد از تحلیل، به «بخشش و دهش برای رفع نیازمندی‌ها [الإعطاء و الإفاضة لرفع الحاجة]»، باز می‌گردد، و البته هر گاه در مورد خداوند به کار برود منظور همین معنی است نه آن حالت نفسانی» (طباطبائی ۱۳۶۳ ک ج ۱، ۱۹).

گفتیم که احسان با ابزار تقوا تجلی می‌یابد؛ یعنی «محسن» که در پی انجام عمل به درست‌ترین وجه ممکن است و از هر گونه شرک و عناد و تعصب پروا پیشه می‌کند تا خللی در انجام درست عملش وارد نشود. پس احسان ناظر به انجام عمل است. اما آیا «محسن» که تمام هم و غمش این است که خللی در عملش راه نیابد، هیچ نقصی در کارش نیست؟ آیا کارش بی نقطه ضعف است؟ آیا هیچ گاه نمی‌لغزد؟ در جواب باید بگوییم که بنا بر آیات سوره زمر: ﴿ذَلِكْ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ. لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ.﴾ (زمر: ۳۴ و ۳۵)؛ و آیات سوره نجم: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى. الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى.﴾ (نجم: ۳۱ و ۳۲) که تفسیرش در شماره دوازده آمد - محسنین هم دچار لغزش می‌شوند و عمل‌شان همیشه بی عیب و نقص نیست و برای همین می‌بینیم هنگامی که در سوره لقمان به جای «متقین» (در سوره بقره)، «محسنین» ذکر می‌شود، دو صف اضافه می‌کند: «حکیم و رحمة» البته ناگفته نماند که «آیات» را هم که اضافه کرده به نظر ما، به دلیل آوردن «محسنین» بوده چون همانطور که گفتیم، احسان ناظر به انجام عمل است بنابراین «آیات» که اشاره به اجزای کلام الهی دارد مناسب‌تر است با مقام عمل تا لفظ کلی «کتاب».

«حکیم» ناظر به دو چیز است: اول: بنابر آن معنا که «محکم و غیر قابل رخنه» است اشاره به آن دارد که معارفی که قرآن در اختیار «محسن» می‌گذارد سبب می‌شوند که عمل او هم از احکام و اتقان برخوردار باشد.

دوم: بنابر آن معنا که «ذوالحکمة» است: دانستیم که حکمة یعنی: «إصابة الحق بالعلم و العقل»

بنابراین آیات قرآن نه تنها به راه حق هدایت می‌کنند بلکه به حق هم می‌رسانند. اما «رحمة»: دیدیم که در معنایش «تتمیم نقص و رفع حاجت» آمده بود و باز دیدیم که فخر رازی هم آن را مرتبط با وصف «حکیم» می‌داند و از طرفی دانستیم که محسنین دچار لغزش می‌شوند و امکان این‌که در کارشان خلل و نقص راه یابد هست، پس این

صفت دلالتش بر این است که این کتاب مایه نعمت و برکت محسنین است و آنها با به کار بستن حکمت‌هایی که در آن است (نظیر آنچه در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران آمده: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ که روش تدارک نقص‌ها و لغزش‌ها را نشان می‌دهد و هم‌چنین نویدهایی که از توفیقات الهی می‌دهد ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (عنکبوت: ۶۹) می‌تواند در به سرانجام رساندن و ترمیم و تکمیل عمل خود از آن بهره ببرند.

این معنا از رحمة در قبال محسنین، در آیه ۵۶ سوره اعراف هم آمده: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ و با تمثیل زیبایی که در آیه ۵۸ می‌آورد از جبران نقص‌ها و ضعف‌های عمل محسنین و به بار نشانیدن تلاش و کوشش‌شان در انجام درست عمل به دین صورت یاد می‌کند: ﴿وَالْبَلَدِ الطَّيِّبِ﴾ [قبلاً در آیه ۳۲ سوره نحل محسنین را «طیبین» می‌نامد] یخرج نباته یاذن ربّه و الذی حَبَّتْ [که آنها را در آیه ۲۸ سوره نحل «ظالمی أنفسهم» می‌داند] لا یخرجُ إلا نكدا کذلک نصف الآیات لقوم یشکرون﴾

در آیه ۶۹ سوره عنکبوت به این رحمة ویژه که شامل حال محسنین می‌شود با تعبیر «معیت» اشاره کرده که شایسته است تفسیر آن آیه را هم از میزان نقل کنیم:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (همان)

علامه ابتدا معنای «جهاد» را از مفردات راغب می‌آورند: «الجهاد الوسع و الطاقه و المجاهدة استفراغ الوسع فی مدافعة العدو» (طباطبائی ۱۴۰۳، ج ۱۶، ۱۵۱) (راغب می‌گوید: جهاد به معنای وسع و طاقت است و مجاهده به معنای استفاده از آخرین حد وسع و قدرت در دفع دشمن است) (طباطبائی ۱۳۶۳: ج ۱۶، ۲۴۰). با این تعاریف از جهاد روشن می‌شود همان‌طور که گفتیم محسنین نهایت تلاش خودشان را به کار می‌گیرند که عمل‌شان بی‌نقص و خلل باشد. در این‌جا با «فینا» محدوده این عمل و جهاد در آن را نیز روشن کرده: «معنای (جاهدوا فینا) این است که جهادشان همیشه در راه ما است، و این تعبیر کنایه از این است که جهادشان در اموری است که متعلق به

خدای تعالی است، چه جهاد در راه عقیده باشد، و چه در راه عمل. (همان). پس روشن می‌شود که احسان قرآن به هر جهادی گفته نمی‌شود بلکه تنها بر جهادی که در راه خداست اطلاق می‌شود. اما در معنای معیت، علامه دو قول را می‌آورد و از میان آن دو، همان قولی را برمی‌گزیند که «معیت» را به «رحمت و عنایت» تفسیر کرده: «بعضی گفته‌اند معنای (معیت) این است که خدا یاری‌شان کند [معیه النصرة و المعونة]؛ و این که مسأله جهاد که محتاج به نصرت است جلوتر آمده خود قرینه است بر این که کلمه (مع) به همین معنای یاری است که ما گفتیم، و این وجه، وجه بدی نیست. از این بهتر نظریه آن مفسر دیگر است که کلمه (مع) را به معیت رحمت و عنایت تفسیر کرده، چون وقتی رحمت و عنایت پروردگار با محسنین باشد. نصرت و یاری او و سایر اقسام عنایت خدای سبحان نیز با بندگان محسن او خواهد بود. چون او کمال عنایت به ایشان دارد و رحمتش شامل حال ایشان است. در سابق هم گفتیم که این آیه که سوره با آن ختم می‌شود، به آیات اول سوره انعطاف دارد، و همان حقیقت را تکرار می‌کند.» (همان: ۲۴۱)

علامه با این بیان آخرشان که این آیه مرتبط با آیات ابتدای سوره است به بهترین شکل ممکن منظور از «معیت» و «رحمت و عنایت» را مشخص می‌کند که دقیقاً همان چیزی است که ما هم پیش از این به آن اشاره کردیم. اما حال ببینیم آن آیات مرتبط اول سوره کدامند:

﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (عنکبوت: ۷)

آیه شش آن شبهه‌ای که ممکن است از (جاهدوا فینا) مبنی بر نیاز خدا، مطرح شود را رد می‌کند و در آیه هفت از طرفی به لغزش‌های محسنین اشاره می‌کند و از طرفی به نقص کار آنها می‌گوید که آن لغزش‌ها را می‌پوشاند و به آن نقایص هم نگاه نمی‌کند بلکه اجر آنها را مطابق با بهترین اعمال‌شان می‌دهد که این‌ها همان معانی معیت و رحمت و عنایت است که شامل حال محسنین می‌شود.

ب) آیه ۹۱ سوره توبه را می‌توان آیه مشابهی در این معنا دانست که اگر کسی جهاد خود را در راه خدا نشان دهد یعنی نهایت تلاش خود را به کار برد و پامردی خود را ثابت کند اما نتواند کارش را به سرانجام برساند و به اهدافش نائل شود رحمت و

عنایت خداوند شامل حالش می‌شود و احسانش را پذیرفته و او را در زمره محسنین می‌شمارد: ﴿أَلَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ

حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه: ۹۱)

همان‌طور که می‌بینیم این آیه کسانی که صداقت‌شان در ایمان را نشان داده‌اند و خیر خواهی‌شان را نسبت به دین خدا و رسولش ثابت کرده‌اند از محسنین می‌شمارد هر چند آنها به دلایلی نمی‌توانند در جهاد و مبارزه علیه مشرکین شرکت کنند یا در این راه چیزی انفاق کنند. (آنچه در عرف جامعه ما معمول شده خلاف این است و معنای احسان به انفاق ظاهری آن هم با هر نیتی که در پس آن باشد تنزل پیدا کرده است) در آیات بعدی مقابل این محسنین را فاسقین معرفی می‌کند یعنی همان کسانی که در ظاهر ایمان آورده اما فعل‌شان خروج از ایمان است: ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.... يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه ۹۶-۹۳)

پس فاسقین همان منافقین هستند که در ایمان خود صادق نیستند و برعکس محسنین هستند و مؤمنین حقیقی همان کسانی هستند که فعل‌شان حقیقت ایمان است (المحسن: هو الآتی بحقّ الايمان).

شایان ذکر است که فقها از این آیه، «قاعده فقهی احسان» را استنباط کرده‌اند که بنابر آن عذر کسی که با انگیزه صحیح، نهایت تلاش خود را در انجام درست عمل به کار می‌برد، موجه است.

ج) اما ادامه آیات ابتدای دو سوره:

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يَتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ. أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (لقمان: ۵)

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ. أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (بقره: ۳-۵)

همان‌طور که می‌بینیم در سوره بقره برای متقین هم از ایمان گفته و هم از عمل اما در سوره لقمان، برای محسنین تنها از عمل سخن گفته و از ایمان، تنها به یقین به آخرت اکتفا می‌کند؛ فخر رازی این تفاوت را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«در آن‌جا (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) آورد و در این‌جا (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) گفت و «یؤمنون» را نیاورد، این از آن‌جاست که گفتیم (متقی) همان (تارک للکفر) است و لازمه‌اش این است که مؤمن باشد و (محسن) کسی است که [از این مرحله گذشته و] حقیقت ایمان فعل اوست (هو الآتی بحق الايمان)، و لازمه‌اش آن است که کافر نباشد. پس چون (متقی) به نحو التزام دلالت برای‌مان داشت برای تبیین، تصریح به ایمان هم کرد، اما از آن‌جا که (محسن) به تنصیص، برای‌مان دلالت دارد دیگر تصریح به ایمان نکرد» (رازی [بی‌تا]: ج ۲۵، ۱۴۰).

همان‌طور که می‌بینیم فخر رازی به درستی عرصه تلاش و جهاد محسن را حقیقت ایمان بیان می‌کند و مسلماً این تلاش و جهاد پس از ایمان اولیه مطرح می‌شود. اما این‌که «یقین به آخرت» چه اهمیتی در احسان محسنین دارد که به دان هم اشاره شد و از میان «ایمان» به ذکر آن اکتفا شد، جوابش همان است که در شماره قبل چهارده و شماره نه آمد به علاوه این که علامه می‌گوید:

«الایقان بالآخرة يستلزم التوحيد و الرسالة و عامة التقوى» (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۱۶، ۲۰۹).

نکته آخر این که طبرسی سه قول در معنای محسنین در آیه سه سوره لقمان: ﴿هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ﴾ می‌آورد که هر سه آنها را در شماره‌های قبل داشتیم: «ای بیان و دلالت و نعمة للمطيعین و قیل للموحدين و قیل للذین یحسنون العمل» (طبرسی [بی‌تا]: ج ۴، ۳۱۳).

۱۳. ﴿أَخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ﴾ (ذاریات: ۱۶)

برداشت‌ها

الف) آیات بعد محسنین را این‌گونه تعریف می‌کنند:

رابطه‌شان با خدا: ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ. وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (همان: ۱۷ و ۱۸) در شماره پیش دانستیم که خداوند راه استغفار را برای آنها گشوده تا بتوانند لغزش‌ها و تقایص اعمال‌شان را جبران کنند.

رفتارشان با محرومان: که به نظر از همان نوع رابطه‌شان با خدا و حقیقت ایمان‌شان منشأ می‌گیرد: ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ﴾ (همان: ۱۹). علامه طباطبایی هم منشأ احسان آنها به محرومان را این‌گونه بیان می‌کنند: «این‌که حق سائل و محروم را به اموال محسنین تخصیص داده - با این‌که اگر چنین حقی مقرر بود باید در هر مالی ثابت می‌بود- بر این منظور دلالت دارد که: با صفای فطرت‌شان در می‌یابند که در اموال‌شان حقی برای آنها هست پس به [انفاق] می‌پردازند تا رحمت و [مهربانی را] نشر داده و حسنه و نیکی را برگزیده باشند» (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۸، ۳۶۹).

ب) در شماره قبل دیدیم که در سوره لقمان هم تعریف مشابهی از محسنین ارائه می‌دهد: ﴿هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ (لقمان: ۳ و ۴)

کلمات کلیدی حوزه معنایی احسان فردی و معنی نسبی

ابتدا باید نکته‌ای که ایزوتسو به‌دان اشاره کرده در این‌جا بیاوریم و آن اینکه: «تقریباً به صورتی اجتناب‌ناپذیر در انتخاب کلمات کلیدی مقداری عمل از روی دل‌خواه و من‌عندی صورت می‌گردد و این امر لاقفل در بعضی از جنبه‌های سراسر کار شخصه محقق تأثیر می‌کند... ولی این یک مسئله و دشواری واقعی نیست، چه لاقفل از لحاظ قسمت عمده اصطلاحات کلیدی اختلاف کلمه‌ای میان معنی‌شناسان وجود ندارد.» (ایزوتسو ۱۳۸۱: ۲۳).

با تحلیلی که از آیات شد نتیجه می‌گیریم در مجموع، شش کلمه کلیدی در حوزه معنایی وجود دارند که اگر بخواهیم تصویر کاملی از احسان فردی انسان در قرآن داشته باشیم و معنای درستی از کاربرد قرآنی آن و مشتقانش ارایه دهیم ناگزیر باید این

مؤلفه‌ها را در نظر بگیریم؛ آن شش کلمه عبارتند از: عمل (عبادت)؛ ایمان؛ تقوا؛ آخرت (یوم الدین)؛ توحید ربوبی و استقامت (صبر).

۱. عمل (عبادت): مراد ما از عمل در حوزه معنایی احسان - چنان‌که پیش‌تر گفتیم - معنای اعم آن است که ایمان را هم شامل می‌شود یعنی همان عملی که متعلق احسان در آیه ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...﴾ (ملک: ۲) وجود دارد. این عمل همان است که احسان در رابطه با آن و در واقع در بستر آن تحقق می‌یابد و انجام شایسته آن است که احسان ما قلمداد می‌شود. البته در آیه ای دیگر منظور از این عمل روشن‌تر بیان می‌شود و به عبادت تفسیر شده است: ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶) و بر این اساس در می‌یابیم آنچه از احسان از ما خواسته شده انجام شایسته و استوار عبادت است.

۲. ایمان: مراد از ایمان نیز در حوزه معنایی احسان، معنای اعم آن است که عمل را هم شامل می‌شود یعنی همان ایمان حقیقی که لازمه و معیار حقیقی بودنش عمل صالح است. بنابراین روشن است ایمان و عمل در حوزه احسان دو روی یک سکه‌اند و علی‌رغم تغایر مفهومی، مصداقاً یکی هستند. پس هر یک از ایمان و عمل به این معنای عام، زمینه و عرصه بروز و ظهور احسان هستند.

۳. تقوا: تقوا ابزار تحقق احسان است. همان‌طور که دانستیم احسان ناظر به چگونگی و کیفیت انجام عمل است و این یعنی رعایت ملاک‌ها و معیارهای درستی و استواری عمل که در فرهنگ قرآن به آن تقوا می‌گویند.

۴. آخرت (یوم الدین): آخرت از این حیث در حوزه احسان اهمیت دارد که به تقوا معنا می‌دهد و اساساً چرایی احسان را توجیه می‌کند. یعنی ایمان و اعتقاد به یوم الدین باعث می‌شود انسان تن به انجام هر کاری ندهد و تلاش کند تا با رعایت دستورات و قوانین و ملاک‌های ارایه شده از سوی مالک یوم الدین عملش را به نحو احسن انجام دهد.

۵. توحید ربوبی: در فرهنگ قرآن، احسان با ربوبیت (تربیت) پیوندی استوار دارد بطوری‌که باید گفت اساساً احسان زمانی مطرح است که تربیت و ربوبیتی در کار باشد و آن‌گاه در مواجهه و پاسخ به این ربوبیت، ضرورت احسان رخ می‌نماید. در

صریح‌ترین تعریفی که قرآن برای احسان آورده می‌بینیم که همین اعتقاد به توحید ربوبی و تلاش برای موحدانه زیستن است که مؤلفه اصلی احسان را تشکیل می‌دهد: ﴿... وَ بُشِّرِ الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (احقاف: ۱۲ و ۱۳) بنابراین از آن‌جا که احسان ما در برابر خداوند (اعم از احسان عمل و احسان به معنای تفضل) پاسخی به تربیت و ربوبیت او نسبت به ما است، در نتیجه حقیقت آن زمانی تحقق می‌یابد که ما به توحید او در ربوبیت ایمان بیاوریم و عمل‌مان تجلی این ایمان باشد.

۶. استقامت (صبر): همان‌طور که در تعریف ارایه شده برای احسان در آیه سیزده از سوره احقاف (شماره قبل) مشاهده می‌شود، صبر و استقامت مؤلفه ای مهم در حوزه احسان است تا آنجا که می‌توان گفت اساس و بنیان احسان بر آن استوار است چرا که دانستیم احسان ناظر به کیفیت انجام عمل است و پر واضح است که رعایت کیفیت مطلوب، در طول انجام عمل و تا به سرانجام رساندن آن بیش از هر چیز به صبر و استقامت نیاز دارد.

معنی نسبی احسان فردی: بنابر آنچه از کلمات کلیدی آمد و با توجه به آیات بررسی شده، می‌توان این معانی نسبی را به ترتیب برای هر دسته از آیات که از شماره یک تا سیزده آمد، پیشنهاد کرد:

۱. احسان: با توجه به معنای فسق (خروج از طاعت) و این‌که آن را به صورت ماضی استمراری (بما كانوا یفسقون) آورد به دست می‌آید که احسان در برابر ظلم، اشاره به حقیقتی دارد که تجلی‌اش در پایبندی به دستورات دین است.
۲. احسان: اعتقاد به توحید ربوبی و استقامت بر آن.
۳. احسان: مطلق فعل انسان (اعم از ایمان و عمل) که با ابزار تقوا تحقق می‌یابد.
۴. احسان: به جا آوردن حقیقت ایمان و ملتزم شدن به تمام لوازم آن.
۵. احسان: صبر و استقامت در تقوای ایمان و رساندن ایمان به سرانجام خودش یعنی حقیقت ایمان.
۶. احسان: ایمان حقیقی.

۷. احسان: اعتقاد به ربوبیت الله و استقامت بر آن و کفر ورزیدن به الهه دیگر که تجلی چنین استقامتی، عمل به مقتضیات ایمان است.
۸. احسان: زیستن آخرت گرایانه، پس احسان نوعی زیستن است یعنی نوع عمل ما در زندگی است.
۹. احسان: حرکت و عمل در سبیل حق که همان سبیل آخرت است.
۱۰. احسان: رعایت حق در قتال با مشرکین و عدم تجاوز از آن و همچنین رعایت اقتصاد و میانه روی در انفاق فی سبیل‌الله و حفظ خلوص آن با پرهیز از آزار و اذیت و گذاشتن منت.
۱۱. احسان: عبادت خالصانه الله با پیشه کردن تقوای مقام ربوبیتش که نظارتی بس دقیق دارد و با باور و امید به اجری که برای احسان مقرر شده.
۱۲. احسان: جهاد و به کار بستن نهایت تلاش خود در رسیدن به حقیقت ایمان است که از روی یقین به آخرت و در پرتو رحمت و عنایت و حمایت خداوند در پوشش لغزش‌ها و رفع نقایص تحقق می‌یابد.
۱۳. احسان: پیشه کردن تقوای ربوبیت الهی و ملتزم شدن به دستورات فردی و اجتماعی دین از روی یقین به آخرت و با حال توبه و استغفار.

سخن آخر

جمع‌بندی مباحث مطرح شده چنین است:

الف) کلمه واحد که اهمیت و بار معنایی خاصی دارد (کلمه کلیدی) می‌تواند واجد دو معنا باشد: یکی معنای لغوی و به اصطلاح اساسی آن که همیشه همراه آن است و دیگری معنایی که در تعامل با دیگر کلمات کلیدی و در بافت و متنی که در آن قرار می‌گیرد، برایش حاصل می‌شود که معنای نسبی نامیده می‌شود؛ و هنگامی که از حوزه معنایی احسان در قرآن صحبت می‌شود، منظور شبکه‌ای به هم پیوسته از کلمات کلیدی و تعیین کننده در معنای احسان است که در قرآن حول کلمه کانونی احسان گرد آمده‌اند، و با روابط متقابل و چند جانبه‌ای که میان خود و احسان دارند، معنای اساسی آن را تحت تأثیر قرار داده و به آن رنگ و معنایی دیگر می‌بخشند (معنای نسبی احسان).

ب) احسان در لغت یعنی: «اتیان بالفعل علی وجهِ حَسَن» (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۲، ۶۴) (انجام عمل به نحو نیکو و شایسته). علامه طباطبائی که این معنا را برای احسان ذکر کرده‌اند، خود در معنای «حَسَن شیء» می‌گویند: «حقیقت حَسَن، تناسب اجزاء یک شیء با یکدیگر و سازگاری و تناسب مجموعه آن اجزاء با هدف و غایت خارج از آن [که برایش متصور است] می‌باشد» (همان: ج ۱۶، ۲۴۹)، که به این ترتیب احسان یعنی: رعایت دو تناسب در مقام انجام عمل. بنابراین باید گفت که احسان ناظر بر چگونگی انجام عمل است.

ج) موضوع احسان در فرهنگ قرآن، «عبادت» است. یعنی اساسی‌ترین «عمل»ی که بر اساس آیه ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (ملک: ۲) و آیه ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶) هدف از خلقت، تحقق شایسته آن است. در احادیث هم احسان «عمل» انسان، عبادت خالصانه و شایسته خداوند در پرتو اعتقاد و ایمان حقیقی به ربوبیت الله و پرهیز از شرک تعریف شده چنان‌که پیامبر (ص) در معنای احسان می‌فرماید: «هو أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك» (ابن منظور ۱۴۰۵: ج ۱۳، ۱۱۷) و یا این تعریف دیگر که در تفسیر آیه ۶۰ سوره «رحمن» ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ آمده و پیامبر (ص) در معنای آن می‌فرماید: «هل جزاء من قال لا اله الا الله الا الجنة» (طباطبائی ۱۴۰۳: ج ۱۹، ۱۱۳).

د) آنچه در لغت و قرآن، مقابل احسان قرار می‌گیرد: ظلم به معنای «نقص و منع الحق» است. چرا که ظلم باعث می‌شود که حق مطلب - آن‌چنان که باید - در انجام عمل ادا نشود؛ و از آن‌جا که متعلق احسان انسان در قرآن، «عمل»ی است که در قبال خداوند انجام می‌دهد، بنابراین می‌بینیم این حقیقتِ ظلم یعنی ظلم به نفس است که در آیات در تقابل با احسان می‌آید، زیرا ظلم به نفس یعنی ندیدن حقیقت نفس که زنده به روح خدایی است و در نتیجه نپیمودن راه و سبیل حق که اقتضای ذاتی نفس است. بنابراین عملی هم که در غیر این سبیل انجام می‌شود از اساس مخالف طریق احسان است.

ح) در پایان باید بگوییم که احسان، چون ناظر بر چگونگی انجام عمل است معنای اساسی خود را در قرآن حفظ کرده و نمی‌توان گفت که تحت تأثیر نظام معنایی حاکم

بر قرآن و در آن به کلمه‌ای دیگر تبدیل شده، بلکه تنها رنگ معنی شناختی جدیدی پیدا کرده که تحت عنوان «معنای نسبی احسان در قرآن» از آن یاد کردیم.

منابع و مآخذ

- آلوسی، سید محمود [بی تا]، روح المعانی، [بی جا].
- ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، [بی جا]، مکتبه الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵)، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه.
- آنیس، ابراهیم و دیگران (۱۴۰۷)، المعجم الوسیط، بیروت، دارالأمواج.
- ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۸۱)، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۴)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق احمد فرید، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت، دارالعلم للملایین.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر [بی تا]، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۴۰۴)، مفردات غریب القرآن، [بی جا]، دفتر نشر کتاب.
- زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر.
- سبحانی، جعفر (۱۳۶۴)، تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن، [بی جا]، مؤسسه انتشارات سجاد.
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۶۳)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ناصر مکارم شیرازی و محمد تقی مصباح یزدی، [بی جا]، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۰۳)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن [بی تا]، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، تحقیق السید هاشم الرسولی المحلاتی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

- عسكرى ، ابوهلال (١٤١٢)، *الفروق اللغويه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامى.
- فراهيدى، خليل بن احمد [بى تا]، *كتاب العين*، تحقيق مخزومى و سامرائى، [بى جا]، دارالهجرة.
- فيومى، احمد بن محمد بن على (١٤١٨)، *المصباح المنير*، تحقيق يوسف الشيخ محمد، بيروت، المكتبة العصرية.
- محمد بن عبدالقادر (١٤١٥)، *مختار الصحاح*، تصحيح احمد شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلميه.
- معلوف، لويس [بى تا]، *المنجد فى اللغة*، بيروت، دارالمشرق.